

سجده دوم از کتاب مشکوه الادب ناصری

عمر بن الحسن خیر و دعوت میکرد و بر خوان ماند و جای میداد و اظهار رافت میکرد و بزرگان مجلس را در مانده
 به جنت طبرستان بود و از یکبار میخواست آنحضرت را در آن حضور بفرستد و در آنجا به شمت خویش باز نماید
 از قدر خود کشف سازد و بر بیت سید علی علیه السلام در لاهور یزید ملعون یکی روز علی بن حسین و محمد بن حسن علیهم
 السلام را بخواند و در این هنگام عمر بن الحسن صغیر و دو یا زده سال از عمر مبارکش برگزیده و بردایت صاحب رفته
 ایضا این دوستان با برادرش عمر بن الحسن روی داد و در آنوقت چهار ساله بود پس یزید با عمر گفت آیا با پدر
 خالد کشتی و مصارعت میشود و فرمود و شنیدند با من بده با او معاشرت کنم یزید ملعون گفت شنشنه اعرفها
 من اخویر هل نلد الحجة الا الحجة کنایت از اینکه این خوی و رشادت از پدر و جد بود بیت
 و از هر چه با پدر یزید نماید و این شیر و تاریخ الکامل گوید یک روز یزید حضرت امام زین العابدین را بخواند و برادر
 آنحضرت عمر بن الحسن علیهم السلام نیز در خدمت آنحضرت بود و اشارت باینکه ایستادگان می نماید و در کتاب
 احتجاج بعد از بیان خطبه سید الساجدین چنانکه مسطور شد میگوید چون یزید منزل خود باز کردید علی بن الحسن
 علیه السلام را بخواند و گفت با پدر خالد مصارعت میخواهی قال علی علیه السلام و ما نضع بمصارعتی ایاه
 اعطینی تکلیفا و اعظم یکینا فلینقل اقولانا اضعفنا فرمود با مصارعت و کشتی گرفتن من با او تر چکاست
 و شنید من سپرد و شنید با پدر که تا هر یک نیرومندتر باشد اندکیرا بکشد چون یزید این سخن شنید آنحضرت را بر سینه خود
 بپایید نگاه گفت از ما هر چه نازاید شهادت میدهد که تویی سپر علی بن ایطالب نگاه علی بن الحسن با آن ملعون
 فرمود من سیده هست که در راه او قتل من ممتی و اگر بناچارم بخوانی کشت پس کسی را با این زمان بهره کن تا ایشان
 بجرم رسول باز رساند یزید گفت سوگند با ندای جز تو کسی شمارا باز نکرد اندر لغت کند خدای پسر جان را سوگند با
 خداوند من را بقتل پدرت ای بگردم و اگر من متولی قتال و بودم او را نمی کشتم نگاه در آنحضرت جوانی نیکو تقدیم کرد
 و او را با زبان بدین روانه داشت و در فصول المقتضیه نسبت این مصارعت و این کلمات را عمر بن الحسن میبرد و
 میگوید وی صغیر بود و خالد بن یزید نیز در سال با وی بمال میرفت و در سجرا لانا و مسطور است که بعد از آن
 مکالمه یزید با علی بن الحسن در باب مصارعت با خالد پسر یزید و آنجواب آن حضرت یزید گفت شنشنه ۵
 اعرفها من اخویر هذا من العصا عصبت هل نلد الحجة الا الحجة و اصح روایات این است که این مکالمه را یزید
 با عمر بن الحسن و بروایتی عمر بن الحسن بیای بود و در این هنگام یزید که روز حضرت علی بن الحسن
 را با وی بخواند و آنرا پنج بشنید و باو بجهت و نکوست و گفت شنشنه اعرفها من اخویر
 ما نلد الحجة الا الحجة و آن ملعون از این کلمات با مثل عرب تمسک گشت چو با خرم کنیه جد حاتم طای
 است پس او خرم بخشیت خوی و شراست طبع معروف بود و در جوانی جان داد و از وی فرزندی چند بجای نماند
 روزی پسران خرم بر جد خود ابو خرم تباخشد و سروریش را خون او ساختند چون ابو خرم این حالت
 از ایشان نگران گشت این شعر بر زبان براند ان بقى ذمّون بالدم شنشنه اعرفها من اخویر
 کنایت از اینکه اگر فرزندان او کان من بخوی درشت و طبع با تند رست با من کاری کردند و خون او دم ساخته
 و بدینست چو این خوی نامهور و طبیعت نامستوار را از خرم میراث دارند و از پس آن مثل گفت از ما هر چه

مصارعت آنحضرت
 یزید

احوال حضرت سیدالسادین علیه السلام

۳۱۳

چه زاید نگاه گفت او را نگران شوند که بگذرد و بلوغ رسیده است چون تفحص کردند و دانشش را بلغ منیت
یزید از اندیشه قتل او فرونشست چنانکه در جلد پنجم از کتاب دوم تاریخ التواریخ تألیف پدرم سان الملک علی
مقامه در شرح حال فرزندان امام حسن مجتبی سلام الله علیه مسطور است و جز این شواهد بود و از فحوی کلام نیز جز
معلوم نمی شود چه علی بن حسین سلام الله علیه در آن هنگام در شمار کودکان نبود و از صفت و سه سال گذشته
و نیز در خبر دیگر که ازین پیش شهود و مذکور گشت کاهی که یزید از مکالمات علی بن الحسین علیهما السلام بخشم رفت و از
حال آنحضرت تفحص کردند بالغ بود فتهای امر سبب کثرت مصائب و زحمت سفر و رنجوریهای سخت و نزاریهای
بدن و ضعف بنیه با آن جوانان که با وی با اقتدار روزگار مجال بودند در نظر مردمان بیک میزان نمایان بود و هم
آنروایت که صاحب رفته الشهداء مینویسد که در آن مجلس یزید و آن احتجاج با حضرت امام زین العابدین نگاه
صدای تقاره و نوبتی یزید برخواست خالد بن یزید بعلی بن الحسین علیهما السلام عرض کرد این نوبت پدرم پیش
نوبتی پدر تو گجاست آنحضرت فرمود اندکی تأمل کن با بجز چون صوت مؤذن بلند گشت پس علی بن الحسین فرمود این
نوبتی پدرم و جدم پس باین نوبتی پدرت مغرور نباش و بدانکه بنده وی زوال می پذیرد و یزید ازین کلام عجب
رفت با بجز این روایت نیز راجع به ابن الحسین است و در مجلس دیگر روی داده است مع الحدیث در کتب اخبار اهل
احمد علی النج و الروایات مسطور است که یزید طعون حرم رسول خدای صلی الله علیه و آله را بخواند و بایشان گفت
کدام یک زوشما خوشتر است میخواهید نزد من باشید یا بدین باز شوید و جوایز سینه باز یابید گفتند نخست خواهیم
که بر حسین علیه السلام نوحه و زاری کنیم گفت هر چه خواهید بیای برید نگاه در دمشق حجرات و پومات از بهر ایشان
خالی کردند و هیچ ماشیه و قرشیه ماند جز آنکه جا به سیاه و مصیبت حسین علیه السلام بر تن بیاراست و چنانکه مذکور است
اند هفت روز ترا آنحضرت مذبه و زاری و ناله و سوگواری نمودند و بروایتی از آن پس که آن ملعون چندان زحمت
و مشقات برایشان فرود آورد که آتش در و نش خود گرفت و قلبش آرام یافت نگاه ببطوفت و شفقت نسبت
و ایشان را از زندان پرور آورد و در سرای مخصوص خویش جای داد و فرمان کرد تا با ایشان سخن سلوک و نما
نمایند و از آن پس با مردم شام در امر ایشان مشورت نمود و آن مردم غیبت او را به تباهی آل رسول الله
اشارت نمودند و از این عبارت معلوم میشود که این مشورت با اقربای خویش گذاشته چه اهل شام بر این قضیه مانده
بودند با بجز بانعمان بن بشیر مشورت کرد گفت همان کار که رسول خدای با ایشان بیای برود تو بیای گذار یزید
رای او را باز پسندید و با امام زین العابدین علیه السلام اظهار تعلق و رزید و با آنحضرت و عده نهاد که حاضرش
را با جابت مقرون دارد و بروایتی چون هفت روز از آیام سوگواری بیای رفت بر روز هشتم ایشان را طلب کرد
نوازش و عذر خواهی نمود و خواستار کردید در شام توقف نمایند ایشان قبول نکردند و گفتند ما را بدین بازگردان
که محل حجت جدا باشد پس نلعون بانعمان بن بشیر صاحب رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمان کرد که آنچه
برای این زمان لازم است فراهم کن و مردی صالح داین از مردم شام را با ایشان روانه دارد دعوان و خیل با آنها
بفرست و بروایت ابی مخنف محال از بهر ایشان بر بشیر و بفرشای و پیچ و ابریشم بر آسبند و بروایت شیخ مفید
در کتاب رشاد یزید ملعون بانعمان بشیر گفت کار سفر باز در دست خویش کن تا که ببایست این زمان را بدین کوچ

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

در حکایت دوازدهمین

دخود آن تجلیل میت است پس علی بن محسن را بگانی خلوت طلب کرد گفت نعمت خدای بر سپهر جانان باد است
 باش سوگند با خدای اگر من با بدت برابر بودم هر چیزی از من خواستار میشد قبول کردمی و تا نیرود هشتم روی میت
 و تباهی از روی بر ما قدم بروایت صاحب مناقب گفت بلاکت را از روی دفع میدادم اگر چه فرزند خویش را بر سر منیکا نهاد
 لکن خدای آنچه دیدی تقدیر فرموده بود پس از مدینه من کتابت کن و بهر حاجت که پیدا آید مستحضر گردان و بروایت
 محدثین تاریخی روز با حضرت علی بن محسن گفت سه حاجت خویش را که بقبلی آن حضرت داد عده نهاده بود تا اگر
 فرورد آلا و لی ان نریبی وجهه وجهه سیدی فی ابی و مولای الحسن علیہ السلام فانزود
 منه و اودعه و الثانیة ان نود علینا ما اخذت منا و الثالث ان کنت عرمت علی فوجه مع هو
 النیوه من بردهن الی حرم عابت اول است که روی سید من و پدر من و مولای مرا حسین علیہ السلام با من از مالی
 تا بهره خوشترین و زاد و توشه خوشتر از دیار مبارکش باز ساختم و با روی و دایع گویم و قوم است که از اموال بهره ما خود
 داشتند ما با باز کردانی سیم این است که اگر با منک قتل من هستی کسی را با این زمان همراه من تا ایشا را محرم جدان
 برساند زید در پاسخ گفت اما دیدار روی پدرت هرگز برای تو روی نخواهد داد و ا از قتل تو بعین و کدشت رخصت
 خبر میرسد که آن ملعون همیشه بقصد قتل آنحضرت بوده و اما زمان را جز تو مدینه باز نمیکرد اند و اما آنچه از شما خود شده من
 عوض آنرا شما میدهم بروایتی گفت باضعاف قمیش شما عوض میدهم فقال علی ما اقامتک فما زبده و هو
 مؤثر علیک و انما طلبت ما اخذنا لان فیہ معزل فاطمة بنت محمد صلوات الله علیه
 و الیه و فلادنها و فیصها فرمود ما را مال تو را و در نظری نیست مال تو بر تو سوزم و دانیک طلب کردم آنچه
 که از ما برده اند برای این است که در حله آن اموال باقیهای فاطمه دختر رسول خدای و قلاوه و پیران آنحضرت است
 پس زید فرمان کرد تا بجز را در نمایند و نیز از خود دو سیت و یار بران حله بفرمود و امام زین العابدین علیه السلام نزد
 گرفت و در میان قهر متفرق گردانید و ازین خبر معلوم میشود که چون اموال منو بابل میت در میان جمعی از لشکریان در هر
 گوشه و کنار پراکنده بود زید زردان شکل مسکیت این بود که گفت من باضعاف کثیره عوض میدهم و چون آنحضرت
 فرمود منزل و قلاوه و قمیص حضرت فاطمه قبول سلام همه علیها در آنجا است آن ملعون ما چایه باستر داد آنجا اموال حکم
 داد و این معنی مبرهن است که استر آن اموال از آن جمیع کثیره که متفرق بودند مدتی بطول می انجامد چه آنحضرت منزل و
 قمیص و قلاوه آنحضرت را شناخته اند ایشانند پس بیاسیت بجز راست و دارند تا این اشیاء از آن حله بدست آید و اینکه
 گفت روی پدرت را نمی بینی با اخباریکه در بردن امام زین العابدین علیه السلام آنهم مبارک را بگر بلا و احقاق بجه
 شریف درست نمی آید مگر اینکه این سخن را از آن پیش که بابل میت از در عطفوت و آمده باشد بیای برده باشد لکن چنانکه
 شرح شافیه و بعضی کتب اخبار سلطو است که علی بن محسن با زید فرمود ا را داده نموده ام که روی پدرم را با من باز نما
 یزید گفت هرگز نمی بینی آن سر مبارک در طشتی از زرد بود و بند پی و پتی چیده بودند پس با گاه آن مندیل مرتفع گردید و
 آن سر مبارک امام زین العابدین را اند کرد السلام علیک با و لداة السلام علیک با علی بن محسن علیه السلام
 کشید و گفت و علیک السلام و رحمة الله و بركة الله و ذهبت ا ابناة عنی و فرقی بینی و بینک
 فما انا راجع الی حرم جدی صلی الله علیه و الیه اود علیک الله تعالی و استرعتک و

جلد هفتم

در حکایت دوازدهمین

در حکایت دوازدهمین

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

افزاعلتك السلام چنان میرسد که همانوقت روی داده و آن سر مبارک از آن مکان که بوده با فرزند خوشی که
فرموده با بچه روایت شیخ مفید در شاد آنحضرت و اهل بیت عصمت را جا آمد در بانمان بن شیر روانه مدینه طئه نمود و
با دی سفارش طبع نمود که ایشان را در شهر حرکت بدید بر راه سپردن شود و در همه جا ایشان از پیش باشند آنچه که از دیده او
ناید نباشد و هر گویا که خواهند فرود آیند و با صاحبش از ایشان دور تر فرود آید و بجز است مراقبت نماید و آنچه از ایشان
دور تر فرود آید که هر گاه یکی ایشان را کار وضو و طهارتی بدید آید از نظر میکانه محفوظ باشند و شکر کین نشود و نعمان بن
شیر بدستور همین یزید کار کرد و همه جا در کمال رفق و ولایت سلوک نمود و در خدمت ایشان بود تا مدینه مشرفه و آمدند
معلوم باد که در حالت حرکت حضرت اهل بیت از دمشق مدینه دو مطلب مختلف فیه است یکی اینکه پایه از مورخین نوشته
اند که یزید مال و خواسته بسیار بر نطفهها گذاشت و در حضور حضرت مقدم داشت و دیگر در باب آن سر منگی که در خدمت
ایشان بلازمت مقرر گردید و با ایشان سفر مدینه بسیار گشت اما در فقره اولی طلب محدثین اشارت نکرد و اندوهر
صورت چنانکه ازین پیش اشارت رفت اموال یزید در خدمت حضرت پذیرفته نیامد چنانکه امام زین العابدین
علیه السلام نیز فرمود مال تو بر تو موقوف باد و نیز از مکالمه ام کلثوم با حضرت زینب سلام الله علیها با آن خلیت که چند پیش
وقتی القلب استی برادر میکشی و در عوض مال عطا میکنی ای آخزه معلوم میشود که از وی پذیرفته اند و دلیل قوی است
که حضرت فاطمه در طی راه یا وصول مدینه میفرماید با خواهرم زینب کبری این مرد را بر ما حق است چه در این راه با ما نیکو موا
نمود آیا تو چیزی باشد که با عطا کنیم فرمود سوگند با خدای ما را چیزی نیست که بصل او گذاریم که اینک از حلی و زیور خویش با عطا
کنیم پس معلوم میشود اگر بایای یزید در حضرت ایشان مقبول آمدی این سخن فرموده فقره و دیم در تشخیص آن مامور است که
از جانب یزید با ایشان همراه گشت بعضی نعمان بن شیر را دانسته اند که با سی سوار با ایشان ره سپار شد و بعضی عمر بن
قرشی را دانسته اند و بعضی گویند نعمان بن شیر را با یسجد سوار بلازمت مامور ساخت و با او گشت این سپر را با این
عورات مدینه باز رسان و ایشان را در شب راه برد هر گویا نزل نمودید تو و آنانکه با ایشان هستند و در فرود آمدید
تأدیه بچکس بر ایشان نینقد و همه جا از رعایت حرمت و جانب ایشان غفلت مجوی و در حفظ حرمت و شمت ایشان
بتقصیر مباش و هر چه خواهند چنان کن و در همین روایت مذکور است که پس از آن عمر بن خالد ایشان را مدینه رسانید
و بروایتی دیگر چنانکه بان اشارت رفت رفت یزید بانمان بن شیر صاحب رسول خدای خدای صلی الله علیه و آله گشت
اینجا جماعت زنا را بر طور صلاح و ضوابط مقرون باشد تجیز نمای و یکی از مردم شام را که بصلاح و سداد امانت موصوف باشد
با خیل دهوان با ایشان همراه کن و از آن پس ایشان را جا و لباس بداد و بخش و عطیت نمود و رزق و روزی و نزل
و طعام از بهر آنها مقرر نمود و بعد از مکالمات با علی بن الحسین علیه السلام چنانکه مسطور گردید با از رسول که با ایشان
بود در باره ایشان لوازم وصیت بجای نهاد و رسول با ایشان با کمال احترام و رفق تا مدینه راه سپرد و بروایتی
دیگر شیر بن جهم از جانب نعمان بن شیر قند و زرد آنجا عت بود و نیز چنانکه از ظاهر آثار و اخبار نموده میشود دلیل ایشان
داین میرد حضرت خزیم بن شتر یا شتر بصیغه تصغیر یا جدم با جا راه و ذال معجزه بوده است و ممکن است نعمان بن
شیر یا عمر بن خالد سر کرده در میس بوده اند و از روایتی که ستید بجزانی در کتاب مدینه المعجزه در ضمن معجزات علی الحسین
نیاید بوغیر علی بن یزید با ایشان بوده است و آنجا عتی که مذکور داشته از یسجد فقر با یاض یا افزون از هزار با ایشان

روایت
مستند
مستند
مستند

که معتقد

ربیع دوم از کتاب مشکوٰۃ الاواب ناصر

۳۶۷

که معتقد یزید بوده اند او میپروند اند و اتفاقاً که از جانب ایشان مراقب اهل بیت بوده است باسی سوار بوده نیز در پایه روایات است که یزید در سفارشش که بان قاید یار رسول منیر و گفت با ایشان همراه باش تا مدینه یا بکافران که خود خواهند فرو آیند و ازین میرسد که آنچه که ایشان خواستار شدند در عرض راه بکربلا عبور رویند و آن سیرتک قول نمود باصطلاح و سلطنت یزید منافی منیت و مخالف امر او بوده است تا آنکه علی بن ابی طالب اهل بیت طهارت و سادات عصمت را در خدمت علی بن الحسین علیهما السلام با کمال شمت و احترام روان داشت و بر او است ابو اسحق سفرائینی در کتاب نور العین چون حضرت زینب از قبول مال اقباع در زید یزید یکی از قواد سپاه یانجا و هزار سوار با او سپرد و او را فرمان کرد تا ایشان را بسوی مدینه یا بکربلا بیاورد ایشان اختیار نمایند سفر و هر دو قامت ملزم ایشان را بسوی مدینه بجای گذارد و نگاه مهر مبارک را در مشک و کافور پیچید و دو با ایشان تسلیم کردند پس بگرفتند و بگرفتند شدند و با جسد شریف مدفون ساختند و بر دایق انسر مایون در خزانه یزید باند یزید بدو زخ راه گرفت و بعد از مرگ یزید سلیمان بن عبد الملک انسر مبارک را که این وقت استخوانی اسحق بود کفن نمود در مقابر مسلمین و دفن کرد و در با سمر مظهر روایات مختلفه کثیره است و آنچه صاحب سجار الا نوار اعلی الله تعالی مقارن اختیار میفرماید چنانکه صدوق نیز در کتاب اشارت فرموده و در اینجا نیز مذکور است و همین اینست که انسر مبارک را بکربلا بردند و با بدن شریف دفن نمودند چنانکه شما این جوی نیز همین تقریب است چه نوشته است که اشهر اقوال اینست که انسر را با سبایا مدینه باز کردند و نگاه بکربلا باز کردند و انیده با جسد شریف دفن نموده و ازین خبر سفر کردن اهل بیت در حالت مسافرت مدینه در کربلا بعید می نماید چه اگر اس شریف را در این سفر با جسد مبارک دفن کردند مثل مدینه چه صورت دارد و البته اگر بکربلا رفته اند و انسر را ایشان بوده است و دفن نمودند و انیده حمل نمیکردند تا و یک باره باز کردند و اگر اینک خبر سابق که انسر را مدینه فرستادند آن شمر روان بن الحکم استوار باشد و نیز این خبر که یزید گفت هرگز سر بد پرت را نمی چینی صحیح باشد و بعد از مرگت مدینه انسر را بکربلا فرستادند باشد و با بدن مبارک مدفون نموده باشند و با سفر کردن بکربلا منافات نداشته باشد با جسد سید بن طاووس علیه الرحمة در لاهوت میفرماید چون زنان و خیال حضرت حضرت امام حسین علیه السلام از شام باز شدند و بعراق رسیدند با انفر که دلیل ایشان بود گفتند ما را از طریق کربلا عبور ده پس ایشان را بر سپهر ساخت و چون بکربلا و قتلگاه رسیدند و مصرع شهدا را در یافتند جابر بن عبد الله انصاری و جماعتی از بنی هاشم و مروان بن ابی انیس بن علی علیه وآله را در آنجا یافتند که برای زیارت قبر منور سپهر پیغمبر و رو نموده بودند پس اهل بیت و جماعت یکدیگر تمام باز خوردند و بناله زاری و اندوه و مصیبت پرداختند و ماتمی بزرگ بی پای داشتند که دلها را کباب در روان با پستان می ساخت و جمعی کثیر از زنان اهل قری و نواحی فراهم شدند و بر اسم تعزیت و سوگواری قیام در زیدند و روزی چند همین حال بی پای بودند نگاه بجانب مدینه رها شدند و ابو مخنف نیز همین تقریب مذکور داشته و نیز در اسرار الشهاده از ابو مخنف روایتی میکند که سه روز در قبر حسین علیه السلام ماتم بی پای داشتند و در روز چهارم و دایع با قبر شکاری از رقیه بنت الحسین علیها السلام مسطور داشته و ابو اسحق سفرائینی نیز میگوید بکربلا رفتند و در هشتم نفر داخل کربلا شدند و جابر بن عبد الله انصاری و جماعتی از اهل کوفه با ایشان باز خوردند و اقامت ماتم و سوگواری نمودند نگاه و اینک مدینه فرمودند و محکم کوفی نیز در کتاب الفتوح میگوید ایشان بکربلا رفتند و در چشم شهر خنجر

احوال حضرت سید اسجدین علیه السلام

مبارک را با بدن شریف دفن کرده بمدینه و جوار قبر جد خود راه سپردند و نیز در کتب پاره مورخین و محققین باین مطلب اشارت
 رفته در اکثر کتب معتبره اشارت زنده کشوف باو که برای پاره فقرات و وجود بعضی مطالب توینج پاره عنادین کریم
 نباشد یکی نیست که در ورو اول بیت و امام زین العابدین علیه السلام در زمین گرد و طاقات ایشان با جابر همکار
 بجای بچگونه نامل و سخن منیت و زیارت اربعینی که وارد است محل بچگونه نتردید نباشد، خبر صریح دادن که در همان روز
 نه اهل بیت بمصرع و صیل یافتند با جابر طاقات فرمودند روز اربعین بوده باشد در دست منیت و نیز در ورو دیشا
 در روز اربعین سال اول شهادت محال است و همچنین آمدن جابر نصاری با جاعتی از نبی ششم آلی - رسول صلی
 علیه وآله در اربعین اول بر زیارت قبر مطهری شکل منیت چه تا منهای عبیده زیاد بدینه شهادت شریف علیهم
 السلام خبر نگردند مردم آگاه نشدند و این واقعه شیوع نیافت و البته اگر بعد از رسیدن این خبر بجز چند زیارت
 آن قبر مطهر شوند گذشته از اینکه به پنجم از خشم و سطوت یزید ببا بدیشید و تقیه و زید یا نور زید زمان و مدت آن
 استعداد منیت که ایشان با نجا و صول یابند و یکراکه جابر بعلی که خود در این قضیه داشت کار کرده باشد و هنگام
 و وقت بر نشسته و در پشم صفر ادراک قبر مطهر را نموده باشد و چنانکه در پاره اخبار رسیده است که جابر صریح
 عنه بعد از زیارت قبر مطهر در کوفه بمباند و گاه گاه زیارت قبر مبارک مشرف میشد آنوقت که علی بن الحسین اول
 بیت از دمشق بخرطاشدند و یکی از ایام زیارات جابر بود و با وی طاقات فرمودند مطلب دیگر آنست که از دمشق
 بمدینه شدن طرق متعدده دارد که از نیکه بعراق شوند و از آنجا بمدینه روند سهل است پس بجهت خواجده است
 که آن قادی که از طرف یزید با ایشان بودی اجازت یزید ایشانرا بکربلا عبور دهد و البته یزید با سخاالت انقلدنی
 که در قلوب مردم پدید گشته بود هرگز جرئت نمیکرد اهل بیت را بعراق دگر بیا که مجمع ایشان بود و سساران اهل
 بیت بود عبور افتد و فتنه عظیم پدید گردد و دیگر نیکه وصول ایشان را در کربلا بعد از شهادت سید الشهدا بجای نیند
 اما آنکه در اربعین اول داشته اند به پنجم چگونه درست میاید اول محقق است که در همان روز که سید اشهدا شهید
 گشت اهل بیت آنحضرت را فردای آنروز بلکه دور و ز بعد یا پیشتر بطرف کوفه رهپارده شد و بعد از آنکه بان
 تفصیل دارد کوفه شدند و این زیاد ایشانرا در مکانی بداشت و این قضیه بیزید بنگاشت و منتظر امر یزید گشت
 و جمعی ازین شبارت پزید بردند و یزید بدو نوشت که اهل بیت و ائمه احوال و رؤس شهدا را بشاهم بفرست
 البته رسیدن این خبر پزید و باز آمدن جواب مکتوب این زیاد هر چند بمرعت هم باشد پست روزگه نخواهد شد
 باینکه بعد از آنکه یزید از شهادت آنحضرت خبر یافت متحیر و مبهوت ماند و بعد از شورت با خاندان خویش ایشانرا
 احضار نمود و حکم داد در هر شهر و بلده که در عرض راه عبور دهند سوار بر سر نیزه نصب کنند و مردم را باستقبال
 نمایند و از آن پس که حکم یزید بعد از آنکه طعون پیوست چند روز بجهت تهنیه ایشان پرداخت و از آن گذشت که
 مکالمات او با امام زین العابدین و اهل بیت عصمت نیز مشهود است و با آنخبر انجوزی در فتن امام زین العابدین
 منزل مرد کوفی چنانکه اشارت یافت معلوم است مدت مکث ایشان در کوفه مختصر نبوده است و از آن پس که
 بشام حمل کرد و مذاخلب منازل ایشان و طاقات ایشان با االی امصار و بلدان و قری و توقف ده روزه ایشان و کینا
 شه میافا - قبن و سه روز در نصیبین و سه روز خارج شه و دمشق چنانکه شیخ عماد الدین حسن بن علی طبرسی مع

توضیح
 نسبت به

ربع دوم از کتاب مشکوة الادب ناصری

خواجه نصیر الدین طوسی در کتاب کامل بهانی یاد کرده است و در دو اهل بیت را در شانزدهم ربیع الاول بدمشق و الحاق
سر مبارک را در بیستم شهر صفر بیدین مظهر که روز اربعین سال دوم باشد و مکالمات ایشان مضبوط و وقایع عرض راه
مضبوط است نمیتوان گفت ایشان را از راهی غیر معنادار که آنهم موهوم است عبور دادند و انکه ایشان اغلب زن و اطفال
مصیبت زده در بخور بودند چگونه ممکن بود بصیرت و شتاب روانه دارند پس میتوان گفت که آن خبر را که حسن بن علی بن
محمد طبرسی در کتاب کامل تصریح کرده و در وصال رسول صلی الله علیه و آله را بدمشق در روز چهارشنبه شانزدهم
ربیع الاول مرقوم داشته بصواب مقرر است و میتوان خبر آنکس را که در و اهل بیت را در اربعین اول کربلا در هنگام
سفر کردن از کوفه شبام مخب داشته اتحانی درست و صحیح شمرد اما پیغمبر در این ورود کربلا ملاقات جابر چگونه بوده است
ایا تصریح میتوان قائل شد یا نشد بر اهل خبرت و تتبع پوشیده نخواهد ماند و اما مراجعت اهل بیت از شبام از کوفه اخبار
چنان معلوم میشود که مدت کثرت اهل بیت در دمشق متعاقب بوده است یکی اینکه چنانکه پاره نقل اخبار اشارت کرده
زمان کثرت ایشان در مجلس کتیر از نگاه نبوده است بلکه چنانکه ازین پیش اشارت رفت بیشتر بوده و دیگر اینکه آن مجالس
و خطب و مکالمات بایزید و دیگران و مدتها چهار نختها بودن و بعد اظهار مهر دوستی بایزید با ایشان و حضور ایشان
در مجلس او برخاسته اند و بر خواندن تائید کرده و آموختن اهل بیت در سرای خاصه او و گاهی در سرای منفرد خود
و سوکاری و بستن داندک اندک همه در مردم افتادند و از خواب غفلت بیدار شدن و زبان شتم و طعن و لحن زدن
کشودن و نیز رسیدن نامه های نکویش نیز از این مجالس و این عمر و غیر ایشان و طاعت کردن مردم خارج از مذهب
بایزید و افشانه این زپروا شوق من مردم اغلب بلاد و طغیان و سرکشی ایشان محل تردید و سخن نیست بر پیغمبر بایزید
با اینکه تکرار و حیل خودش و دوستخواهانش چگونه باشد با شرایط سلطنت و مملکت داری جایز بشیر و که یکت جامعیت از اهل
بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله را که همه پدید آورده و عم زاده کشته و بان زحمتهای اسیری مبتلا گردیده و چنین
تشوینی که در خالق جهانی افتاده و تمامت قلوب بروی بدگشته و جمله مردان بجز نش عیاشان گردید و در هر کجا که
میر طغیان بر آورده با سرهای بریده و کفنه های خشک شده بمبدینه مراجعت دهد و از خلق روزگار آشوب برانگیزد
با اینکه محامل خودش در انواع فسق و فجور بر او ستور نبود و میدانست همه مردم میدانند و از بی دست آویز هستند
که در جنس در قبض سیه الشهدا و مدینه آن اشو بهما از مردم عراق برخواست و بلعن و خلع او منزه نگذاشته شد و هزار
گونه دشمنیت و وحشت متباد شد و جانش از اندیشه چون یکی پیشه نکشت و بیدید اش ستاره خیره نشد و هر روز
بر سپهر و بیخود بیخود پس چگونه بچین جرئت جسارت میکرد و شعله فتنه را بلند می ساخت بلکه در چنین وقت
و چنین حال کجا با ربیع اهل بیت در دمشق بسباب دقایق و حفظ و صیاشی عظیم از بهر او بود بلکه کردگانی از بهر عجم
نیار دین مردمان میکشت و باین سینه از طمانی بزرگ آسوده بود چنانکه بعد از مراجعت اهل بیت بدینه با اینکه در آنها
برآمده بود و چگونه خود را در مردم در آمد که اولاً از اینکه از جنس ایشان از یزید با اهل بیت کردند برسد آسوده بودند و
چنان نمیدو که اگر در آن مدت کمتر جوشش میکردند از آن چه بود که مبادا یزید را خشم و کین فرود آید بی ایشان برساند
ثانیاً چنان بی اختیار شدند که آن اشو بهار برانگیزند که آن قتلها در بدینه و در اینها در که در افتاد و نیز آخر الامری
امیان معاطبها در یزیدند و آن آتشها در جان آنها افکندند که بسباب حمود نیران قلوب و دستداران خاندان

احوال حضرت سیدالسااجدین علیه السلام

۳۸۰

رسالت گشت دیگر آنکه موافق خبر صدوق علیه الرحمه و علامه مجلسی علی الله مقامه بعد از گشته شدن سیدالشهدا هر سنی که از پست المقدس بر گرفته در زیرش خون تازه یافتند و آفتاب چون طلوع نمودی مانند طاعت معصومه بر حیطان نمودی تا گاهی که علی بن الحسین با زمان بازگشت دسر مطهر را بگرا بیاورد و دست اینجالت خون آفتاب را با یکسان نوشته اند پس چگونه نخواهد بود که یزید خپش محض در اندیشی مدتی اهل بیت را در دمشق اقامت داده باشد تا بیجان قلوب چندی تسکین یافته و نیز مردمان از آن حالت طغیان فرو نشاند باشند و چندان اظهار ندامت از حصول این قضیه نموده و با اهل بیت نیز اظهار مهر و عطوفت فرودان بجای آورده باشد تا مردمان را خاموش ساخته باشد آن پس که مدت اقامت اهل بیت بطول انجامیده باشد و اظهار طالت نموده باشد مردم نیز او را در این امر نکو بینند و از طول اقامت ایشان سرزنش کنند آنوقت ایشان را روانه کرده باشد و ایشان با اختیار خود حرکت نمایند و رفتن ایشان بگرا منافی خیال او نبوده باشد و در اینوقت نیز جابر با ملاقات کرده باشد و زیارت جابر در اربعین ثانی باشد و اگر از آن پیش هم آمده باشد ملاقات او با ایشان از آن بعد باشد چه بچکس متعزز منیت که بالصرح ملاقات جابر و علی بن الحسین در اربعین اول بوده است و آنکس که زیارت اربعین را از جابر با شرح و بسط مینویسد هیچ نمیکوید در آن هنگام با علی بن الحسین ملاقات نمود پس تواند بود که جابر از منزل خود که در کوفه داشت دکاه گاه بزوارت قبر مبارک میشد و رود علی بن الحسین با زیارت او موافق افتاده و در آنجا متفقاً سوگواری پرداخته اند و نیز خطبه امام زین العابدین با جمعیست و انجواب مردم در این ورود بکوفه بوده چنانکه از این پیش بسط کرده گور گشت مطلب دیگر که نیز تقویت این پایه نماید اینست که راوی اخبار کوفه که حدیث پنجم است موافق پایه اخبار همان کس میباشد که اهل بیت را از دمشق بمدینه کوچ میداد پس معلوم میشود که این خطبه در این ورود بکوفه روی داده است و نیز خبری دیگر که مؤید این سند است این میباشد که علامه مجلسی علی الله مقامه در زاد المعاد و آداب روز اربعین میفرماید اینکه بنویسند میگویند در دایم بیت مدینه در روز اربعین بوده بسیار بعید است و نیز اینکه پایه میگویند و رود اهل بیت بگرا در همین اربعین اول بوده بسیار بعید است بلکه از اخبار خلاف آن میرسد و نیز مؤید این مطلب است که مورخین معتبر مثل سعودی در مروج الذهب و دمیری در حیوة الحیوان چنانکه مذکور گشت و بعضی از دقیقین مورخین تا آخرین سال شهادت را در عاشورا سال شصتم مینویسند چنانکه از آنجمله نیز که مینویسند آنحضرت پنجاه و پنج ساله شهید گشت و از خبر ابن فلکان که مینویسد حضرت باقر سلام الله علیه روز سه شنبه شهر صفر المصفر سال پنجاه و شصتم متولد گردید و در روز قتل جدش امام حسین علیه السلام سه سال بود بر این خبر تصریح مینماید چه معین کرده اند که جمیع عاشورا در سال شصتم هجری بوده و نیز نوشته ابن زبیر را در آنسال نوشته اند ازین خبر نیز معلوم میشود که اینکه پایه از غلط آثار و مورخین اخبار شهادت آنحضرت را در سال شصتم و برخی در سال شصت و یکم نوشته اند سبب همین شبهه است که در اربعین اول رفته و اگر شهادت در سال شصتم و فقره اربعین یعنی در دایم بیت در سال دیگر باشد ممکن درست بیاید و جابر در اربعین دوم آمده باشد و زیارت نموده باشد و چون پایه اشارات که از ابتدای ورود بکوفه تا بحال مسطور شده با هم منجیده آید و در منیت این تحقیق را پراستوده نه شمارند و معذکات که تصریح بر این مراتب هیچ جایز منیت علم با خداوند علام الغیوب است از آن زمان سالهای پیش از یکصد و شصت و چهار

سید

رابع دوم از کتاب مشکوة الادب ناصری

بسیار ماتی مانده و بیچیک تردید نباید داشت فتوای امر واقع وصول بهر انت معلوم نیست شاید اگر تحقیق
 اخبار و علمای آثار سنجیدند و اخبار را از روی بصیرت صدد و ذیل باز دانند خوب شبکافند رفع بعضی اشکالات
 را بفرمایند و اخبار را که در انظار مختلف نماید با اینکه اگر تدقیق نمایند مخالف نیست توافق دهند **اللَّهُمَّ احْفَظْنَا**
مِنْ هَفْوِ اللَّيْلِ بِاتِّجَالِ اِبْنِ عِطٍ اظهار را با بحال عطف و حشمت آن سر منک را سپرداشت و در هر منزل و مقام
 از حال ایشان پرسیدی و شرایط مهربانی و لوازم احترام بجای گذاشتی و حشمت ایشان را فرود نگذاشتی و برویت
 سید و رهوف و دیگران در دیگر کتب از بشرین جذلم که در رفاقت ایشان بود میگوید چون نزدیک و شرف بدین
 رسول خدای صلی الله علیه و آله شدیم حضرت سید الساجدین در مکانی مناسب فرود آمد و خیمه حرم را نصب
 نمودند و برای آنحضرت سز پرده پیای داشتند نگاه فرمودند یا بشیر **رَحِمَهُ اللهُ أَبَاكَ لَقَدْ كَانَ شَاعِرًا**
فَهَلْ نَعْدِدُ عَلَى شَيْءٍ مِنْهُ ای بشیر خدای پدرت را رحمت کند همانا مردی شاعر بود آیات نیز از شعرش
 نصیب ما شد عرض کرد علی بن رسول الله من مردی شاعر و سخن سنج باشم فقال **عَلَيْهِمُ ادْخُلِ الْمَدِينَةَ وَ**
أَنْعَ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود بدین اندر شود ابو عبدالله علیه السلام را مرثیه گوی و مردمان را از ورود
 ما خبر ده بشیر میگوید براسب خویش بر نشستم و همی تباقم تا بدین اندر شدم و چون بسجده رسول خدای رسیدم صد
 خویش بگریه بر کشیدم و به انشای این شعر پردختم و این شعر اخیر در اغلب کتب مذکور نیست و ازین حدیث کشف شود
 يا اهل بئرب لا مقام لكم بها
 الجحيم منه بكثر بلا و مخرج
 يا اهل بئرب شئكم و ايامكم
 هل فيكم احدٌ عليه بغار

که بشرین جذلم در مصاحبت سید الساجدین بوده نه اینکه از طرف یزید نامور شده است چه اگر چنان بودی
 اعمال نزدی ظهور نیافتی و نیز معلوم میشود که در سفر کربلا بدشوق نیز مصاحبت داشته است میگوید نگاه فرماید بر
 کشیدم که علی بن بحسین با عمه و خواهران و بقیه اهل بیت رسالت نزدیک شما فرارسیده اند و من رسول او بشما آم
 و در پاره نصح منسوب با منی مخف نوشته اند که بشیرین جذلم بعد از قرأت آن دو شعر یا اهل بئرب الی اخره این شعر خوان
 جا و ایرانیک **يا بنی محمد الی اخره** در بعضی نسخ مسطور است که ابو مخنف میگوید چون مشرف بر مدینه شد
 در روز جمعه بشیر گفت براسب خود بر آمدم و براندم تا بدین رسیدم و چون بسجده رسول خدای صلی الله علیه و آله فر
 رسیدم و فرمود بگریه بر کشیدم و باین شعر شروع نمودم **جا و ایرانیک یا بنی محمد الی اخره** ازین خبر ممکن است
 بعضی ازین اشعار را در نزد بدین پاره ما در بلوغ بسجده خوانده باشد اما در اغلب کتب معتبره بذكر اشعار اخیر اشاره
 نرفته و از کلمات بشیر ما بروم بدین چنان معلوم میشود که سر مبارک با ایشان همراه نبوده است و اگر بود برای مذکره از
 همه چیز دریا حالت مناسب تر بود با بحال چون این آواز در مدینه بلندگشت و این خبر در هشت اثر کوشند مردان و زنان
 کرد و جمله محذرات بنی هاشم و زنان مهاجران و انصار با سزای برهنه و چهرهای خرمشیده و کیسوان پریشان بادیده
 و دلوله آزاری و نذر صدای داد و بیداد و امیبتاه بلند کردند هرگز نه با کسی با بحال و آندوه و ماتم مذیده بود از
 دروازه پادشاه سنگ و گل و آسمان و زمین نامه و سوگوازی پدید آورد و چون برود نام رسول خدای از زبان

احوال حضرت سید اسحاق جدین علیه السلام

شبهه تر نبود و هیچ ماتی را آن غفلت بیگس نشنیده بود شیر نیکوید آجاعت بکلکی نزد من آمدند و کفشدای ناعی اندوده
برستید الشهدا تازه کردی و جراحیهای ما را از ناله جان سوز خورشیتن خراشیدن دادی تو کیتی و از کجانی و از من خبر
که جلا العیون و دیگر کتب مسطور است معلوم میشود که زمان شهادت آنحضرت تا آنوقت مدتی برآمده است و حق
بعد از زاریها و گویاها خاموش شده اند تا دیگر باره در روز دواهل بیت و نعی بشیرین خدمت عهدت رسیدت و سید کورین
تازه دونه شده است با جمله بشیر گفت من بشیر بن عدله رسولای من علی بن الحسین و اسبوی شهادت ده است اول
پست امام شهید در فلان مکان فرد آمده اند چون این خبر بد استند زدن در مرد با سه دیای بر من گویان در مالان با
شما بن شد و من هر چند میباشم با ایشان می رسیدم تمامت خرق و شوا رخ بیان از مرد و زن آنگزده بود که
را در عبور مسدود بود و من از سب خویش بریزم دم و بردوش در کردن مردمان کام سپردم تا بسز پرده امام زین العابدین
علیه سلام نزد یک شدم و علی بن الحسین درون خیمه جای داشت پس ز خیمه پرده آمد چنان بگریست و از رویه بگفت
مبارکش فلک میبارید که با مندی بی شک و دیده میترسید و از شدت گریه بر مالک خویش قادر نبود و در روایت شیخ طریح
در تفسیر این وقت یازده سال از عمر مبارک آنحضرت برشته بود و در وقت هر دو کویا ازین پیش شاد است رفت که این سخن
بمجموع روایات در جو امام شریف با قدرت نیاید ممکن است حد و عشرین برده است و مقصود و پست و یکسال
بود و یاد خون زخم که آب ساقا شده باشد و نیز ممکن است با عمر بن حسن و برد اینی عمر دین الحسین که سن او را یازده
سال نوشته اند مشته شده باشد با جمله میگوید آنحضرت بر فراز گریه که از برایش بر نهاده بودند بر پشت مردمان
اگر چند تبریز آنحضرت سخن میرانند لکن خویشتن را از گریستن و نامیدن باز داشتن شوا نشد و در آن تعبیر خیمه
بزرگ در اند خشد و آسمان و زمین و ملائکه مقررین دگوه و دریا با خاله در انکندند پس علی بن الحسین با دست مبارک
اشارت فرمود تا خاموش شوند و آنجاعت خدی شکین مایه و اذان طغیان گریه زنده با آرام یافتند آنحضرت بر سر
و فرمود انما لله رب العالمین مالک يوم الدين باری الخلاق اجعین الذی بعدنا نرفع علی السموات
العلی و قریب فشیما لنجوى فحده علی عظام الامور و فحایع الدهور و الی العجایع و مضایع
الکواذیج و جلیل الرزق و عظیم المصائب لفاظعه الکاظه اننا رحمة الجاحد انما الناس و
فیه و ابها الفوم ان الله له الحمد و له الشکر انما انما بمصائب جلیله و ثلثه فی الاسلام عظیمه
فیل ابو عبد الله الحسین علیه السلام و غیره و بروایتی سرور فیل ابو عبد الله و سید
فناؤه و صبیبه و دار و ابراسه البلدان من فوق عالی السنان فهذه الرزیه الی ما ضلها
وزیه فان الله و انما البه و اجعون انما الناس فای و جبال منک بشورن بعد فلیه ام
ابرهین منکم نجس دمعها و نضن عن انما لها فامد بک السبع الشداد لعلیه و بک
البحار و با مواجها و السموات بارکاتها و الارضون باز جانیها و الاشجار باغصانها
و الطيور باوکارها و النجان فی الحج البحار و الوحوش فی البراری و الفجار و الملائکه
المفرتون و اهل السموات اجعون انما الناس انی قلب لا یصدع لقلیه و لا یخزن لجلیه
ام انی فواد لا یخزن البه انما سمیع بسمع هذه الثلثة الی ثلث فی الاسلام فلا یرناع لها

تفسیر حضرت زین العابدین

رابع در مازن کتاب مستحکمة الادب ناصری

ابن الناصر اصبحنا مطرودين منذرين مدفونين شاسعين عن الامصار كانوا اولاد
 نزلوا وكابل من غير جرم اجاز مناه ولا مكرهه اذ فكبتاه ولا ثلث في الاسلام
 ثلثاها ما سمعنا بهذا في ابائنا الا ولين ان هذا الا اخلاق والله لو ان النبي
 تقدم اليهم لم يبق لنا كما تقدم اليهم في الوصاية بيننا زادوا على ما فعلوا
 بنا فاننا لله واتنا اليه راجعون من مصيب ما اعظمها واجمعها واكظمها وا
 اقطعها وامرها واقدحها فعند الله نخلص فيما اصابتنا وما بلغ بنا فانه عز و انيقا
 يعني سپاس مخصوص پروردگار عالميان و پادشاه روز جزا و پديد آورنده حمد آفرندگان است اخذ و مذاك از اولاد
 عقول دور و اسرار پوشيده در حضرتش نامستور است سپاس ميگزارم او را بر عظيم امور و مصيبتهاي دهور
 و محنتهاي رنج آورنده و ماقدهاي صبر بگريزنده و از آتش غمهاي سوزنده در سيموم و داهي ننده فزائنده و توجع
 مصيبت و بليات در هم كوبينده مردم همانا خداوند تبارك و تعالي بار ابيصيتهاي بزرگ در خند عظيم كرده سلامت
 مبتلا گردانيد سيد جوانان بهشت را بگشتند و عمرتش را زينت بگردانيدند و فرزندانش را امير ساختند و همه ببارگش
 را بر فرزند نيزه و شتر بگردانيدند همانا اين مصيبتى است كه مانند سى نداد و سپين كره ميرود پس از مشايهت اين مصيبت
 دل دور شود و تواند بود و كندام ديده بعد از شنيدن اين رزيت غم نندازا شكسه ريز نخو اهد بود همانا اسماهاي
 هفت گانه بر اين قضيه ايله در اينجا و شما لان شدند و دريانا بخروش در افتادند و اسماها بارگان و جوانان زمينها
 با طراف و كنفات خود بگرزيزند و رختها با شاخا و اخصان بزا و پيدند و ما هيان و ريداد آتش مصيبت بفقند
 و مرغما در بشيما نهد و چرندگان در بجزا و بيا با نها بگرسيند و قد سميان عالم با و حاطان عرش اعلى در مصيبت سيد
 الشهدا خون از دیده بباريدند ايردگان كدام دل بر اين محنت رگها فتنه گشت و كدام سينه بر اين رزيت جراحند
 و كدام كوش از استماع اين بله كه در ستد اسلام ميقا و ميقا نشد ايردگان با مدا نموديم كاهيكه بجه مطرود و رانده
 و پراكنده و زامصار و ديار دور بوديم كويا اولاد مردم ترك و كابل بوديم بدون جرم و جبريتى و ارتكاب كردى
 و بگردد اسلام كه از ما يا از پدران ما ديده و شنيده باشند اين جبه همه سبب خوي ناستوده و كيند و كيني بودند
 كه در زبند و بهره بود كه با ما رسيد سو كند با خدا و ندا كرسيم پيشان را بقتل و قتال او صيت همكرد چنانكه نيكي
 و اعزاز و گرام و وصيت فرموده پس از آنكه با ما سپاي بردند نيت و استشد بخجاي سپا و رند فائده و اناليه را چون بر
 مصيبتك جان ميگردانند و آسائش برميانند و دل را با تش اندوه ميگردانند و جان را از تاب و توان ميانكند
 و كام را تلخ ميگردانند پس در حضرت احدتيت ثواب ميطلبيم و اين مصيبتات و تقا تر شبار مى آوريم چه دوست اشقام
 كشته مظلومان و اجر و حنده شيكبايان اين هنگام برويت طرح انحضرت برخواست و بسراي رسول صلى الله
 عليه و آله راه گرفت تا با سخا و آيد و پديگر ردايات چون خطبه انحضرت بنايان رسيد صوحان بن مصعبه بر
 خاست و در حذرت زبان بگوشو و كفن زمين كير شده ام و از يزدى كيد و پاي من از كار پيشاوه از ملازمت حضرت
 و جان بيشاني مجربانده را اماه عظيم بخار و از ابيد يرفت و اظهار حسرتي طن و حوش بفرمود و بر پدش طلب
 در مصيبت با كجا نايدينه بگشت فرمود و ما بگردد كه در حقيقت حقاقت همچنين حقيقت است پس انصيت با حذرت

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

خن کرد و اندو در پاره تنج بعد از ذکر عنایت اهل بیت با نعمان بن شیره عطیت فرمودن از علی و زینب خود باد تا آخر
 خبر از متفاح البکار روایت میکند که چون محمد بن خفیه خبر وصول اهل البیت را بداشت سوار گردید و با شتاب بیرون
 رفت و چون چشم بر علمهای سیاه افشا و از اسب فرود افتاد و از هوش بکشت با امام زین العابدین سلام الله
 علیه عرض کردند غم خویش را در یاب که بهلاکت و چاربت امام علیه السلام شتابان بیامد و سر محمد را در کنار گرفت
 چون محمد هوش گراید و سید تجار و انکران شد ای سوزناک بر آورد و گفت ای پسر برادر من کجاست رویش
 دیده من کجاست میوه دل من کجاست خلیفه پدر من کجاست حسین برادر من سید الساجدین علیه السلام فرمود
 ای غم من بی پدر و یتیم آدم مروان ما را بکشند و زمان ما را اسیر ساختند گاش میبودی و بر برادرت نگران شدی
 که چگونه استغاثت فرمود و بچکس دادش را داد و یادری میخواست و بچکس در اعانت نکرد همانا در اعطاش
 بکشند با اینکه تمامت حیوانات سیراب بودند این وقت محمد ناله سخت بر کشید و پهلوش بپشاد چون بخوش پیوست
 گفت ای فرزندان برادر بر شما چه گذشت آنحضرت همی حدیث بر اند و محمد همی بگریست اما او استحق اسفراشنی در کتاب نور
 العین باین ترتیب بیان میکند که چون اهل البیت از کربلا بکوچیدند و بمدینه رسیدند دایم کثوم سلام الله علیها
 امی بگریست و آن اشعار که در کتب مسطور است بخواند هنوز کلمات آنحضرت و اشعارش بی پایان نرفته بود که
 اهل مدینه صحیح گمان و نالان و گریان مردوزن بیرون تا خفته تا با ایشان ملاقات کردند و سلام فرستادند و بگریه
 و نجیب بودند و محمد بن الحنفیه از آن روز که ایشان از مدینه بیرون میشدند و بخوردند همه گاه از دیده اشک بارید چون
 این گریستن و شوب مردمان را نگران کشت از مجاری حال پرسید و او را از قدم اهل او خبر گفتند پس حیرت زده و
 بهوت بیرون شد گاهی با بستادی و گاهی فرزندش تا با ایشان پیوست و ناله همی بر کشید و صدای و آخاه و آه
 بلند ساخت این وقت در حضور او ماتم و سوکواری بر پای کردند و ناله و نجیب در نکلند و محمد پهلوش بپشاد و چون
 هوش آمد بی پای شد و پسر برادرش را در آغوش آورد و چپش بوسید و همی گفت ای برادر بر من دشوار افتاد
 و سخت نامجو ارگشت که تو کشته شوی و من با تو نباشم و جان خویش را فدای تو نکنم و از پس این مکالمات اهل
 اهل البیت تمامت روی بقبر جد بزرگوار نهادند و همی خویشین را بر آن قبر بپکندند و بگریه و بنا لیدند و
 شکایت فرمودند و از قتل حسین علیه السلام و آن مصائب امیری و دیدار یزید و سواری بر شتران بدون و طاه
 و غط بنا لیدند نگاه امام زین العابدین علیه السلام پیش آمد و شعری چند انشاد فرمود که از آن جمله است
 فَخَذَّحَفْنَا بِأَجْدَانِهِ فِي غَدٍ وَفِي يَوْمٍ خَيْرِ يَوْمٍ فَصَلِّ فُضِيًّا

دو حشت و پر کننکی جمعیت و ذهاب طراوت و بخت و بجوم هموم و غموم و زرتیت انشاد شده نوشته است که راوی

اشعار و کلمات
 در کتب معتبره
 حدیث
 از کتب معتبره
 بنویسند

میگوید

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

جو شد و چون آنحضرت شهید گشت جمله اشیاء را انقلاب و اضطراب پدیدار گشت پس معلوم میشود ثواب گریستن
بر آنحضرت را مقدار چیست چنان گریستن را اندوه خاطر و رنج دل مایه دفنا است و از آنکه در مقامت اشیاء
اینجا است پدید گشت همه بچشم باطن و ظاهر اشک بباریدند حتی بزیید پدید و این زیاد شقاوت نهاد و شمر بعین و پسر
سعد عنید و جمله لشکر حتی مرکوبهای ایشان را با طبیعت گریستن افتاد و گریستن روزگار بر او فاش میگردد خون میگذشت
از سر او آن کربلا هست از حال کرب چبری ذات و احوال او در دست است و بیخ در لی نیست پملاال پس بلا بد
و ناچار آثوب در تمامت ذرات عالم است ازین است که خدا تعالی ثواب گریستن بر این معصیت را با ثواب توحید
یک میزن و مزد هر دو را بهشت جاویدان نموده است و اگر فردی ازین برتر بودی و از بهشت چیزی گرامی تر بودی
الته برای موصدین مقرر فرمودی و اخباریکه در این باب شده است اگر بجز گذارش رود خود یک کتابی بزرگ را
مجد کرده اند و راقم حدود بر حسب رعایت تکلیف و مناسبت این کتاب با اخباریکه از امام زین العابدین علیه السلام
در این ماده رسیده است قناعت میورد و ازین پیش نیز خبری چند مسطور افتاد در تجار الانوار از ربع بن منذر از پدر
منذر روایت شده است که از علی بن الحسین صلوات الله علیهما شنیدم میفرمود من فطرت عننا فینا
فطره و دمعت عننا فینا دمنه بواه الله بهما فی الجنة یعنی هر کس در مصیبت ما کعبه
اشک اندیده فرود آید در مصیبت ما در دیده اش کعبه خداوند را بسی سالها در بهشت نازل و مسکن بود
و جاودان در جنت بیاید در باره کتب اخبار این حدیث را بحضرت سید الشهدا نسبت داده اند و در تفسیر علی
بن ابراهیم مانند کتب منوتی سند با محمد باقر سلام الله میرساند که فرمود چنان بود که علی بن الحسین همی فرمود
ایماناً مؤمنین دمنه عننا لفضل الحسین بن علی دمنه حتی تسبیل خده بواه الله بهما فی الجنة
عزفاً بکنها انظار بنده مؤمنی در قتل حسین دیدگان شکر بپوشاند بر چهره اش باز رسد خداوندش در عرق
چنان جاودان مسکن دید و دیگر در هوف سید بن طاووس از حضرت امام محمد باقر روایت که علی بن الحسین
سلام فرمود ایماناً مؤمنین ذرفت عننا لفضل الحسین علیهما حتی تسبیل علی خده بواه الله
بهما عزفاً فی الجنة بکنها اخفاً با و ایماناً مؤمنین دمنه عننا حتی تسبیل علی خده فینا مستان
الا ذی من عده بواه الله منزل حید فی الجنة و ایماناً مؤمنین مسه اذنی فینا صرف الله عن
وجهه الا ذی و امنه یوم الفیض من یخط النار بعد ثواب گریستن بر قتل حسین علیه السلام میفایده هر نوبتی
که در اندوه ظلم و آزاری که از دشمنان ما بار رسیده بخش بر چهره روان شود خداوند تعالی او را در جنت مقام و مرتبه
صدیقین عنایت فرماید و نمونیکه در راه مودت و محبت رنج و آزار بپند خداوند تعالی و آزار از او برگیرد و در روز قیامت از پیش او برآید

در این کتاب
بسیار است

علی

حضرت علی

ذکر بجا و گریه حضرت علی بن الحسین علیهما السلام و الصلوة

در تجار الانوار دیگر کتب آثار مسطور است که آنحضرت بعد از پدر بزرگوار با ندبه بگریستی که ما و دانا از سر شک دیده
مبارکت روان شدی و ازین خبر چنان میرسد که آنحضرت غالباً بر فرزند با هم بگریست و زاری بگریستی و کار بعبادت
پیاراستی و سرشک دیده مبارکش باب وضو مخلوط شدی و از ناودان فرود گشتی با بجز هر طعام و شراب که در حضر

ربع دوم از کتاب مشکوة الادب ناصری

کتاب مشکوة الادب

حاضر ساغند از آب دیده تر با ختی از حضرت امام جعفر صادق در کتاب بحار و خصال مرویست که کندگان چنین
 هستند یعنی آنانکه در گریه مبالغت در زیدند و از دیگران برافزون آمدند چنانکه هر چه می گریه است
 هیچکس نمانده و گریه بی پای نبرد و این جمله حضرت آدم و یعقوب و یوسف و حضرت فاطمه و دختر رسول خدای
 صلوات الله علیهم اجمعین و علی بن حسین سلام الله علیهما باشند اما حضرت آدم علیه السلام پسندان در مفارقت جنت
 بگریست که اشک دیدگانش بر دو گونه مبارکش چون دوی روان بود و حضرت یعقوب چندان بر حضرت یوسف
 و هجران او گریان کردید تا دیدگان مبارکش از پیشش بشپا و تا گاهی که با حضرت عرض کردند سوگند بخداوند آنچه بیاورد
 گریه و مویه کنی که پمارشوی یا بهلاکت و چاک روی و اما حضرت یوسف آنچه بر حضرت یعقوب بزارید که این نندان
 از آن ناری و گریستن بلال و از آن آمدند و عرض کردند یا روزگرتین کیر و شب بر آسان و شب زاری کن و برو
 خاموش باش و آنحضرت با آنجماعت یکی از این دو امر مصاحبت فرمود و اما حضرت فاطمه و دختر رسول خدای صلی الله علیه
 چندان بر رسول خدای بگریست که مردم مدینه ستوه آمدند و عرض کردند از کثرت گریستن با برنج و از ارجمی داری از برنج
 آنحضرت روی بگورستانها می نهاد و بقا بر شهید میشد و آنچه بگریست که آنی بر پیش دل تا نشه میرسد نگاه انصاف
 محبت و اما علی بن حسین علیه السلام پست سال و اگر نه چهل سال بر امام حسین بگریست و هیچ وقت طعامی در حضور
 مبارکش نیار و در دنیا جز اینکه میگریست چندانکه بگفتن از علامتش عرض کردیم می دارم که ازین گریستن زیستن بگذاری انما
 اشکوبتی و حزبتی الی الله و اعلم من الله ما لا تعلمون اینی که اذکر مضرع بنی فاطمة الی الله
 لذلك عجزه فرمود از حزن و مانده خویش بخدا شکایت می برم و میدانم آنچه را که شما نمیدانید همانا من مصرع و فرود آفتاب
 نگاه بنی فاطمه را بیا دنیا و رم جز اینکه بعلت آن حزن و اندوگنوی مرا گریه فرود میگردد شیخ طریح در منتخب باین
 روایت بهین ترتیب اشارت کرده است لکن در روایت او عشرین سنه مسطور نیست و همان اربعین
 سنه مذکور است و صحیح همین است چه مدت مکث امام زین العابدین بعد از شهادت حضرت امام حسین
 تقریباًست چنانکه انشاء الله تعالی در ذکروفات آن حضرت مسطور کرد و علی تحقیق سی و پنج سال و سی و چهار سال
 مدت امامت آنحضرت کمتر نموده است و این دو شعر را در منتخب در پایان روایت مسطور داشته

نَعُوذُكَ مِنَ الضَّرِّ يَا فَتَى الْفِتْنَةِ وَاسْأَلُنِي حُسْنَ الْفِرَاقِ إِلَى الصَّبْرِ
 وَصَبْرِي يَا أَسَى مِنَ النَّاسِ يَا نَفَا بِحُسْنِ صَنِيعِ اللَّهِ مِنْ حَيْثُ لَا أُذِرُ

ستید بن طاووس و طریح و منتخب نوشته اند که امام زین العابدین علیه السلام را با آن حلم و صبر که در
 وصف صحیح و اصفی نمیکند و این مصیبت بزرگ شکایت و جزعی شدید بود و امام جعفر صادق علیه السلام
 مرویست که فرمود آن زین العابدین علیه السلام بکی علی ابنه از یعین سنه بدیع مسفوح
 و قلب مسفوح صائمها زه فایمما لله فاذا حضر الاطوار جاء غلامه بطعامه و شرابه فضعه
 بنزیدیه فبقول کل یا مولای بقول و اباه انه کل و قیل بن رسول الله جابعا شرب و قیل
 بن رسول الله عطشانا فلا يزال یکرر ذلك بکی حتی یبطل طعامه من دموعه و یمزج شرابه
 بدموعه حتی یبشی علیه فاذا افان اکل فلیلا و حمد الله کثیرا و فامر الی عباد ذریه و اصبح

احوال حضرت سید اسحاق بن علیہ السلام

صَلَاةً وَالْمَبْرُورُ هَكَذَا حَتَّى يُخْفَى بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَيْنِي، امام زین العابدین سلام الله علیه چون سال با شکست خونین و دشمنان
بر پدر نمازین بگریست و در این مدت روزها بروزه و شبها عبادت بی پای بود چون غلام آنحضرت بشکام اطراف آب و طعام
حاضر میاقت و عرض میکرد ای مولای من بخور و بیاشام میفرمودد ایاه ایامن طعام بخورم با اینکه پسر پندیده باشم که شکر شهید
شد آیا آب بیاشامم با اینکه پسر پندیده باشم که شکر شهید گردید و اینکه نمی گزرد بر زبان مبارک که ازین دعوی شکر شک از دیده مبارک
جاری گردانید چندانکه انعام را از آب دیده تر و آن شراب را با شکر شک چشم مزوج می ساخت و مدبوش میاقت و چون
ببوش میکرد اندکی تناول میفرمود و بسیاری خدایا سپاس میگرداشت و عبادت پروردگار بر میخواست و با مداد
بروزه بی پای میشد و بر این سن کبک را نینداختند و خرد و جل به بیوست و در منتخب طرح در پایان کتاب این روایت را
باندک اختلافی از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه مسطور داشته که آنحضرت فرمود امام زین العابدین با انعم و صبرش
بر این مصیبت و بلوی شدیدی بخرج و شکوی بود الی آخر الحدیث در لوف و کتب اخبار مسطور است که یکی از غلامان حضرت
علی بن حسین علیهما السلام حدیث فرمود که یکی روز آنحضرت جانب صحرا گرفت و من متابعت آنحضرت بر شدم و گران شدم
که بر تن کی درشت سر سجده نهاد و من و بعت آنحضرت با ستمادم و آنحضرت همچنان سر سجده داشت و من مرقی
نامه و گریه آنحضرت را می شنیدم و همی شمار در آوردم که هزار دفعه اشک را بر زبان را ندلا اَللّٰهُ حَقًّا لَا اِلٰهَ
اِلَّا اللهُ نَعْبُدُكَ وَرَفَعْنَا لَكَ اِلَّا اللهُ اِيْمَانًا وَنَصَدَّقُكَ نَصْدَاقًا وَنُحْنُ بِكَ بِرَكَتِكَ
دموی شرفش در شرک دیده عرق شده بود پس عرض کردم ایستید من آیا ندیده ترا پایانی نباشد و این گریستن
بسیار بکن شود فقال لِي وَنَجَلْتَ اِنَّ بَعْقُوبَ بْنَ اسْحٰقَ بْنَ اِبْرٰهِيْمَ كَانَ نَبِيًّا وَابْنُ نَبِيٍّ وَ لَهُ
اٰنِسَاءٌ ثَمْرًا اِنْبَاءً فَغَنَبْنَا اللهُ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَثَابَ رَاْسُهُ مِنَ الْحُزْنِ وَاحْتَدَبَ ظَهْرُهُ
مِنَ الْعَنَمِ وَذَهَبَ بَصَرُهُ مِنَ الْبُكَاءِ وَابْنُهُ حَتَّى فِي ذٰلِكَ الدُّنْيَا وَاَنَا رَاَيْتُ اَبِي
وَاحْتَى وَ سَبْعَةَ عَشَرَ مِنْ اَهْلِ بَيْتِي حَتَّى عَلِيٍّ مَقْنُونِ اَبِي نَكَيْفَ بِنَفْسِي حُرْبِي وَ بَقِيْلُ بِنَكَايِي
ازین بیک خبر یک نخت پیش ازین مسطور گشت با محمد غلام میگوید آنحضرت در پانچ فرمود همانا یعقوب ابن اسحق ابن ابراهیم
علیه السلام پسر و پسر پسر زاده بود و او را دوازده پسر بود و خداوند یکی ازین پسران را از وی پوشیده مباحث پس
از شدت اندوه موی سرش سفید و پشتش بنمید و نوز دیده اش برفت با اینکه پسرش در و دنیا زنده بود و ازین
خبر میرسد که یعقوب علیه السلام بعلم نبوت از حیات یوسف با خبر بود چنانکه اخبار متعدده در این باب رسیده است
با محمد فرمود امام من پدرم و برادرم و مغدده نفر از اهل بیت خود را کشته و در خون خویش افتاده دیدم پس چگونه
من ایمان گیرد و گریستن من قلت پذیرد و در کتاب کامل الزیارة این حدیث مسطور است باندک تفاوتی و در کتاب
نوشته شده است لَفَنَدَّ شَكْلِي بَعْقُوبُ اِلَى رَبِّي فِي اَفْلٍ مِمَّا رَاَيْتُ حِينَ قَالَ يَا اَسْفَى عَلِيُّ يَا اَسْفَى
وَ اِنَّهُ فَفَدَّ اِنْبَاءً وَاحِدًا وَاَنَا رَاَيْتُ اَبِي وَجَاعَةً مِنْ اَهْلِ بَيْتِي يَدَّبُّونَ حَوْلِي هَمًّا يَعْقُوبُ شَكَاتِ
بر و پروردگارش در مصیبت و بیتی که از آنچه که من دیده ام کمتر بود گاهی که گفت یا اسفنی علی یوسف با اینکه پیش از یک
سیرش مفقود نشده بود و من پدرم و جماعتی از اهل بیتم را گران شدم که در پیرامونم چون کوسفندان سر بریده بودند
ابو اسحق سفرائینی و پاره نقل آثار قصه سجده آنحضرت را در بیان بزرگی سنگ است بمعنی خادم آنحضرت و مکالمه غلام را

اَلَا اللهُ

ربیع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

انحضرت بهمین صورت که در این خطور روید مذکور داشته اند و نوشته که از آن پس آنحضرت سخت بگریست و این اشعار را می خواند

ان الزمان الذی کانت فی کنا
نفر بهم صارا بالنفیر بنکینا
حالت لفقارهم انا منا فذکرت
سودا و کانت بهم بیضا لبا لینا
فهل نری الدار بعد البعد ایضا
ام هل یعود کما فذکرت اننا
باظا عنین بعلین انما ظعنوا
ترقفوا یقوادی فی هواد حکم
فقد نه یوم را حسن من اراضینا
فوالذی حجتا الرکبان کعبته
ومن الله مطابا الکل ساعینا
لقد جرى حکم مجری دخی بلی
من الفرائجری سؤلا لیسارینا

الناوی
بنار اوله
ادامه محبتین

و در باره کتب این شعر را در صدر مسطور داشته اند

من یخبر الملبسینا باننا اعینهم
ثوبا من الحزن لا یبلی و یلبینا

و در روایت شیخ طریح بعد از تمسیت ندامت آنحضرت و کلمات آنحضرت در سجد چنانکه مسطور گشت و کلمات غلام
با آنحضرت فرمود با هذا اما لعلم ان یعقوب بن اسحق کان نبیا ابن نبی و کان له اثنا عشر ایما
فغیب الله له و کذا و احدا منهم فشاب و اس من الحزن و ذهب بصره من البکاء هذا و ایضا
حق فی دار الدنيا و انا فذکرت احوالی و ابی و سبعة عشر صا لجا من اهل بیتی مفسولین من کل
حوالی صرعی فی الفلاة و مجدلین فذکرت الثموس محاسنهم و انقلب الارض جوصا لهم و
الرمال لیس علیهم فرمود ای شخص ایمنیدانی که یعقوب بن اسحق پیغمبر پیغمبر زاده و اوراد و از ده سپهر بود و خدای کی
از ایشان از وی نماید ساخت و یعقوب را از حزن و اندوه موی سر سفید شد و دیدگان اش از کثرت گریه از پیش
پیشاد و این چند و اندوه و مصیبت اظهار میکرد و با اینکه پسرش در جهان زنده بود و من برادران و پدرم و هفده تن از
صحبای من است خود را بجلد گشته و بجاک و خون اغشته و در میان انقاد مکرر گیم که اقباب رنگ اشیا را بر کرده و از
جسم اشیا را خیر ساخته و با دانه یکبار را بر ابدان ایشان فرود ریخته بود و نیز در منتخب طریح مسطور است که از آن هنگام که امام
سین سلام شد می شب گشت علی بن حسین بجایه تا آخر و دیگر مبارک از کمال حزن و اندوهی که بر او پدید بر کوه
داشت از هجوم روس که سفید و میش تناول فرمودی و در آن بزرگ پدرش مقتول گشت بایزده ساله بود و همه
وقت بزم مصیبت پدرش میکرد تا هفت سال بر این سپاسی برود همه گاه صائم النهار و قائم اللیل بود و چون طعام
افطار نمیکند تراحمه می فرمود و اکرباه لکربک با ابا و الاسفاء لفلک با ابا و فرادان میکرد
و بنام بنی بنی سؤالی الله جاعا فیل ابن بنی سؤالی الله عطفانا و انا الکل
الزاد و اشرب الماء لاهناتی الکل و الشرب بعین علیک با ابی لبنتی لذار مضرک
و همچنین آنحضرت بگریست اشک دیدگان مبارک موی در پیش راتر می ساخت و چون آسوده میشد اندکی تناول فرمود
خدا بر فرادان سپاس میکرد داشت و کار عبادت خدای می راست و با حالت صوم با مدامی فرمود و در خیال بود تا وقت
فرمود و عدایات سه و سه ماه علیه نیز شیخ طریح نوشته است که بعضی بن حسین عرض کردند ای مولای ما بگریستن تا کی فرمود

احوال حضرت سید اسجدین علیه السلام

بِأَنفُسِهِمْ يَفْتَنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْ أَوْلَادِهِمْ أَتَيْنَاهُمْ عَشْرًا فَكُلٌّ عَلَيْهِمْ حَتَّى ابْتَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ
 الْحُزْنِ وَأَبْنَاهُ حَى فِي ذَارِ الدُّنْيَا وَلَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ مَاتَ وَأَنَا لَذُنُورٌ لِّبَعِيَّتِي إِلَى أَبِي وَسَبْعَةَ عَشَرَ
 مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَنَلُّوا فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ فَرَزُونَ خُرْنَاهُمْ بِذِهِ مِنْ قَلْبِهِ وَذَكَرَهُمْ فَهَلُّوا مِنْ لِسَانِهِ وَخَصَّاهُمْ
 بَغِيْبٍ عَنْ عَيْنِي لَا وَاللَّهِ لَا أَنْسَاهُمْ حَتَّى أَمُوتَ يَقُومُ بَعْدِي بِأَفْرَزِي مَنْزِلِي مَنْزِلِي دَوَائِدُهُ كَأَنَّ شَيْئًا بِمِ
 كْتِ جَدِّانِ بِرِغْفَارَتِ وَصِيْبَتِ أَوْ بِكِرْسِيَّتِ كَمَا وَوَشْمِشِ زَحْرِنِ وَانْدُوهُ سَفِيْدَ كَشْتِ بَايْنِكُمْ بِبِرْشِ زَنْدِهِ بُوْدُ
 وَبِعُقُوبِ بَرْمَكِ أَوْ بِتَقِيْنِ نَهْمِشْتِ وَبِأَدُوْشْمِ خُوشِ بِبِرْمِ وَبِعُقُودِ تَنْ زَاوِيْتِ خُوشِ نَكْرَانِ شَدْمِ كَمَا وَرَكِيْسَا
 كَشْتِ شَدَّ نَذَايَا چَايَانِ مِيْدَانِيْدِكُمْ حُزْنِ وَانْدُوهُ بِشَانِ زَدَلِ مِنْ بِرُونِ شُوْدُ وَزَبَانِ مِنْ اذْذَكَرِ بِشِيَانِ خَالِي مَبَانِدِ
 وَشَخْصِ اَشِيَانِ اَزْ چَشْمِ مِنْ پُوشِيْدِهِ كَرُوْدُ سُوْكُنْدِ بَا خُدَايِ چَشْمِ مِنْشِ وَبِشِيَانِ اَزْ اَفْرَا مَوْشِ نِيْكَمِ تَا اَزْ جِهَانِ بِرُونِ
 شُوْمِ وَتِيْرُ دُخْبِ طَرِيْحِ عَلِيْهِ الرَّحْمَةُ مَسْطُورِ اسْتِ كَمَا حَضْرَتِ سَيِّدِ الْعَابِدِيْنَ اَزْ اَنْهَكَامِ كَمَا بِدَرِشِ حَسِيْنِ عَلِيْهِمَا السَّلَامُ شَهِيْدِ
 شَدَّ بِرْ كَرُوكَلْ كَمَا سَفْدِ تَا وُلِ نَفْرُ مَوْذُوْدِ تَا بِاَيَانِ عَمْرِ شَرِيْفِ بِهِيْنِ حَالِ كَبْذَرَانِيْدِ نَذُوْدِ بِرْمِ بِرْ كَرَامِيْ اَخْرَشِ مَحْزُونِ بُوْدُوْمِ
 مَبَارَكِ اَبْخَضْرَتِ دَرِ اَزْ رُوْكَهْ بِدَرِشِ شَهِيْدِ شَدَّ يَزْدَهْ سَالِ بُوْدُوْدِ عَمْرُ كَا هِ بِرْ صِيْبَتِ بِدَرِشِ كَرِيَانِ دُجَهْلِ سَالِ بِرْ خَضْرَتِ بِرْ كِرْسِيَّتِ
 وَصَاغَمِ النَّهَارِ وَفَاغَمِ اللَّيْلِ كَبْذَرَانِيْدِ اِلَى اَخْرَا لِيْمِ مَعْلُومِ كَمَا دَرِ بِمِقْدَارِ سَنِ اَبْخَضْرَتِ كَمَا دَرِ اَسْجَا اَشَارَتِ رَفْتِ لِي تَا قُلِ بِنَا يُوْدُ
 اَنْسَا هِ تَعَالَى وَرِمْ قَامِ خُوْدِ تَحْتِ شُوْدُ مُمْكِنِ اسْتِ اَعْدَى وَعَشِيْرِيْنِ يُوْدُ نُونِ جَمْعِ اَزْ ظَلْمِ كَاتِبِ سَا قُطُوشِدَهْ بَا شَدَّ كَرُوْدِ يَزْدَهْ سَالِ
 بُوْدُنِ اَبْخَضْرَتِ دَرِ زَمَانِ شَهَادَتِ اَلْحَسِيْنِ عَلِيْهِ السَّلَامُ بِسُجُوْدِ صَوِيْحِ عَمْرِيْ اَشْدُ وَرِ كَاتِبِ بَا رُوْ كَتِبِ اَخْبَارِ مَوْشِ اَهْتِ كَمَا اَبْخَضْرَتِ حُنْدِ
 بِرْ كِرْسِيَّتِ كَمَا بِرْمِ كَرُوْدِ دِيْدِيْكَانِ مَبَارَكِشِ نِيْشِ كَبْذَرُوْدِ چَايَانِ بُوْدُوْدِ هَرِ وَتِ طَرِ قِيْ اَبِ بِدَسْتِ مَبَارَكِشِ مِيْدَا اَنْدُوْدِ اَبِ اَسَا
 اَبْخِذِ بِرْ كِرْسِيَّتِيْ كَمَا اَزْ خُوْنِ اَكْنَدَهْ وَهَسْتِيْ بَعِيْنِيْ اَزْ خُوْنِ دِيْدَهْ اَشِ رِيْ كِيْنِ مِيْ كَشْتِ عَرْضِ كَرُوْدِ اِيْنِ كَرِيْسِيْتِيْنِ اَزْ چَسِيْتِ نَفْرُ مَوْشِ
 مَكْرِيْمِ بَا اِيْنِكُمْ بِدَرْمِ رَا اَزْ اَبِ مَنُوعِ دَرِ شُدُّ دَرِ حَالِيْ كَمَا وَوَشْمِشِ سَبَا حِ مَنُوعِ نُوْبُوْدُ دَرِ تِيْرُ دَرِ كَا رَا لَانُوَارِ مَسْطُورِ اسْتِ كَمَا نَامِ
 الْعَابِدِيْنَ عَلِيْهِ السَّلَامُ رَا بِأَفْرَزِيْدَانِ عَقِيْلِ مِيْلِ وَتُوْجِيْ مَخْصُوصِ بُوْدُوْدِ عَرْضِ كَرُوْدِ اَزْ چَسِيْتِ كَمَا بِاَبْجَا عَتِ نَبِيْ شَمِ اَبْخِذِ مَبَارَكِشِ
 وَبَا فَرَزِيْدَانِ جَعْفَرِ چَايَانِ نَبَا شِيْ فَرْمُوْدُ اَزْ اِيْنِكُمْ بِاِيْدِ مِيَا دَرْمِ رُوْكَارِ اَشِيَانِ نَزَا بِاَبُو عَبْدِ اللهِ بِنِ الْحَسِيْنِ عَلِيْهِ السَّلَامُ دَرِ حَا
 اَشِيَانِ رَقْتِ مِيْ كَرِيْمِ وَبَا رُوْكَارِ لَانُوَارِ مَسْطُورِ اسْتِ كَمَا اَبْخَضْرَتِ عَرْضِ كَرُوْدِ تُوْدُ رَا مَوْشِ رُوْكَارِ كَرِيْسِيْتِيْنِ بَا شِيْ اَكْرَفْسِ تُوْمَقُوْلِ
 كَرُوْدِيْدَهْ بُوْدُوْدِ رِمْ عَرْضِ تَابِيْ وَرَا شَا دَهْ بُوْدُوْدِ اِيْنِ كَرِيْسِيْتِيْنِ اَفْرُوْدِنِ تُوْ هَسْتِيْ فَفَا لَ نَفْسِيْ فَنَلُّنَهَا وَعَلَيْهَا اَنْكِيْ كِنَا يَتِ
 اَزْ اِيْنِكُمْ بِرْ جَانِ وَجَانَانِ خُوْدِ كَمَا مَقُوْلِ شَدَّ مِيْ كَرِيْمِ بَا اِيْنِكُمْ نَفْسِ خُوْشِيْرَ اَكْتِ اَمِ دَرِ اَنْ مِيْ كَرِيْمِ بَعِيْنِيْ بِرْفَسِ خُوْدِ مِيْ كَرِيْمِ كَمَا
 مَبَا وَا بَرِ كَشِيْ وَطَغِيَانِ بَرَا يُوْدُ تِيْرُ دَرِ كَا رَا لَانُوَارِ مَسْطُورِ اسْتِ كَمَا يَكِيْ اَزْ مَوَالِيْ عَلِيْ بِنِ الْحَسِيْنِ عَلِيْهِمَا السَّلَامُ بِرْ اَبْخَضْرَتِ شَرِيْفِ
 كَرُوْدِيْدَهْ كَمَا مِيْ كَرِيْمِ اَبْخِذِ اَبِ رِمْ عَرْضِ بُوْدُوْدِ اِيْنِكُمْ بِاِيْدِ مِيَا دَرْمِ رُوْكَارِ اَشِيَانِ نَزَا بِاَبُو عَبْدِ اللهِ بِنِ الْحَسِيْنِ عَلِيْهِ السَّلَامُ دَرِ حَا
 كَرُوْدِيْدَهْ اَصْلِيْ بِنِ الْحَسِيْنِ اَيَا بَرَا يِ كَرِيْسِيْتِيْنِ تُوْ بِاَيَانِيْ مِنْشِ فَرْمُوْدُ اِيْ بِرْ تُوْدُ رُوْكَارِ اَشِيَانِ نَزَا بِاَبُو عَبْدِ اللهِ بِنِ الْحَسِيْنِ عَلِيْهِ السَّلَامُ دَرِ حَا
 شَكِيْ بِعُقُوبِ اِلَى رِيْبِيْ فِيْ اَفْلَ مِيْمَا رَا بِنِ چَشْمِ فَالِ بَا اَسْفَعِ عَلِيْ يُوْسُفَ وَانْتَهَ فَنَلُّدَا اِنَّا وَاجِدَا وَ اَمَّا
 رَا بِنِ اَبِيْ وَجَمَاعَتِهِ مِنْ اَهْلِ بَيْتِيْ بِذَلِكَ حَوِيْ كَمَا يَكِيْ بِرْمِ كَرُوْدِ بِعُقُوبِ اَزْ فَرَشِشِ كُوْرَشِدِ چُونِ نِيْلِمِ
 مَنَكْهْ كِيْتِ عَالِمِ بِدَرْمِ كَرُوْدَهْ اَمِ رَا قَمِ حُرُوْفِ كُوْيِدِ كَا رَا پَا كَا اَزْ اَيَا سِ اِنْخُوْدِ كَمِيْرِ اَفْعَالِ وَاقْوَالِ وَاَلْهُوَارِ رَسُوْلِ مَخْتَارِ وَاَلْوَالِيَا
 كَبَا رُوْ پَنْچِيْرِيْنِ بَزُوْرُ كُوَارِ صَلَوَاتِ اَعُوْدِ سَلَامِهِ عَلِيْهِمُ اَجْمَعِيْنِ رَا بَا دِيْ كَرِ كَسَانِ قِيَا سِ شُوْ اَنْ كَرُوْدِ كَرِيْسِيْتِيْنِ اَشِيَانِ نَزَا اَزْ اَنْ دَرِ اسْتِ

تختی سیرت
 زینب ادیب

ربع دوم از کتاب مشکوه الادب ناصری

که ما میگیریم و مسرور ایشان ناز از نردی است که ما سرور کردیم و خزن ایشان ناز از نراه است که ما مخزون می شویم چه این صفت در جماعت یا از روی خیریت یا مشتهیات نفس شبری و ایشان از هر دو مهربی باشند چه آنچه ایشان بنند ما میبینیم و آنچه ایشان دانند مانند انیم و آنچه ایشان گویند ما نگوئیم و آنچه ایشان توانند ما نتوانیم در میان دل و دلداری نشانی نمان که نهانست زاندر شیخ خلق و در جهان همانا کر سیتن تام انبیا و اوصیا و صفیا بجز از روی شوق و هیبت حضرت احدیت است که نهانست که حضرت یعقوب در همان روز که یوسف مفقود شد از ملک الموت از قبض روح یوسف سوال کرد و بجات یوسف مطلق گشت یا یوسف سبب یک خطاب که در زندان با وی شد آنچه بکر سیت که پایانش است و همچنین کر سیتن حضرت آدم و نیز کر سیتن حضرت فاطمه همه از شوق لغای پروردگار و محبوب حقیقی است که نه آن بود که چون غیر صلی الله علیه و آله فاطمه را از مرکب خویش خبر فرمود داده یافت و چون مرده داد که اول کس که با من پیوسته شود تو مسرور گشت عتانه مجلسی در جلال العیون میفرماید که میتواند بود که کر سیتن امام زین العابدین برای محبت و حوق حضرت احدیت باشد چنانکه از مناجاتهای آنحضرت باز نموده آید و چون انصاف نیز در خیل بود با نیطورا اظهار میفرمودند محض صلی تا شاعت آن واقعه عظمی و دایه کبری بر مردم روشن کرد و در کر سیتن و دوستان خدا و مقرران پیشگاه حق تعالی برای یکدیگر میزنوا کر سیتن دیگر نیست که از روی محبت شبری باشد و ازین روی در مصیبت فرزند زان خویش چندان گریان نمی کشند و اگر یعقوب بر یوسف میکرست نه سبب حب فرزند می بود چه اگر چنین بود با اولاد دیگر نیز لازم بود بلکه چون او را صاحب رقت نبوت و مراتب عالیه میدانست بر وی میکرست و چون امام زین العابدین مراتب و درجات پروردگار و فواید وجود مسعودش را و مفاسد فقدانش را از همه کس داناتر بود و میدانست که آنحضرت در زمان خود از تمامت فرمایان در حضرت یزدان محبوب تر بود و بسبب شهادت آنحضرت عالمیان گمراه شدند و دین خدای ضایع و سنن پیغمبر طرف بدعتهای بنی امیه شکار کردید باین جبات بکر سیتی و بچنگه چون تامل شود بکر سیت محبت خداوند راجع است لکن این کر سیتن با دیگران که بچرخان هستند منبع و منشأش را ندانند و شناسند لیک دانند هر که او را منظر است کاین قحان میسری هم را سر است هدیه های دوستان با یکدیگر عنیت اندر دستهای تصور تا گواهی داده باشد هدیه بر محبتهای مضمون خدا با بجز در حیره القلوب عین الحیات و دیگران در دیگر کتب در این مراتب تحقیقات دارند و در باب کر سیت پانان منزه اند که از امام بجز شوق لغای پروردگار و انعامات و مراتب و مدارجی است که مخصوص با ایشان و خودشان میدانند و کجا بسند و کجا باید بروند و چه بکنند و بشنوند از ملاقات معشوق با اصحاب و محبوب حقیقی چه فواید در یابند در مفارقت او که دیده را در یادانش دل بجز در آن گنجد کم باشد ای چه خوش کر چشم ما در یابدی تا تا را بپر عنابدی در مقام شکر

و کثر ثواب یارت قبر مبارک امام حسین علیه السلام و حدیث امام زین العابدین سلام الله علیه در ثواب زیارت بر می آید

زیارت قبر مطهر سید الشهدا که تا زنده و بن ماره است و خداوند در عرش فرمود و پیغمبران و اولیاء و ملائکه آسمانها زیارت آنحضرت فایز بهره یاب میگردند معلوم است چه اجر و ثواب و چه مقدار و قیمت دارد چه شهادت آنحضرت محض خطا دین و انانیت حقایق خود و بطلان بنی امیه و شفاعت گنا مان امت جد بزرگوار بود از خویش پیوسته بر او

در ثواب زیارت
سید الشهدا

احوال حضرت سید صاحب علیه السلام

و فرزند و اهل و عیال بگذشت و با نریج و مصیبت که اگر بر حلقه بریت محنت شود طاقت نیاورند میدان بلا جانفشانی فرمود پس واضح است که زیارت آن بزرگوار از دور و نزدیک تا چه حد واجب و لازم است و در هر کس اندک غیرتی باشد معلوم است در ایجاب چه سعی و کوشش نماید و از آنکه اطهار و پیغمبر و اوستاد آنچند احادیث و اخبار در این باب وارد است که از حدود بیرون است تا آنجا که خود میفرماید از اندازه و هم و خیال بیرون و از گنجایش در خواطر افزون است متون کتب و بطون صحف باین اخبار است و فرین است در اینجا حاجت بنکارش منیت کراچی از سید صاحب علیه السلام علیه وارد شده باشد در حق آنزیر مجلسی اعلی الله مقامه مسطور است که از حضرت امام زین العابدین نقول است که جبرئیل حضرت رسول خدای صلی علیه و آله آمد و حضرت امام حسین اشارت کرد و عرض کرد این فرزند زاده تو با جماعتی از فرزندان داهل بیت تو در نیکان است تو در کنار قرنت در زمینی که نامش کربلاست و سبب این نام آنست که کرب و بلا بردشمنان تو و بردشمنان فرزندان تو در آن روز گذارد ما کرده نباشد و جوشش دائم است یعنی روز قیامت بسیار خواهد شد و از زمین پاکترین بقعهای زمین است و از تمامت ارض حرقش بر افزون و از زمینهای بهشت است و نیز در آن کتاب از حضرت مردیست که فرمود کویا نکران هستم که قصر و بناهای سواد در پیرامون قبر امام حسین ساخته اند و کویا می بینم که بازار را برد و قبر حضرت پدید شده است اطراف زمین زیارت قبر حضرت خواهند آمد در تجارت انوار و دیگر کتب اخبار مسطور است که قداقه بن زانده از پدرش زانده روایت نموده است قال علی بن الحسین بلغنی با و ائیده انک تزود قبر ابی عبد الله سلام الله علیه ام فرمود از زانده بن رسیده است که تو قبر ابی عبد الله علیه السلام را که بگاه زیارت میکنی قفلت این ذلک لکما بانک زانده میگوید عرض کردم درستان چنان است که بعضی ستان رسیده است فقال لی فلما ذالقت ذلک و لک مکان عند سلطان الذی لا یخجل احدنا علی محبتنا و نفضیلنا و ذکر فضائلنا و الواجب علی هذه الاقمة من حقیقتنا با من فرمود چگونه اینکار کنی با اینکه ترا در خدمت سلطان خودت که قبول میکند احدی را بر محبت و تفضیل و ذکر فضایل او ای حق واجب ما را بر این است مکانت و منزلتی است عرض کردم سوگند ما خدای در اینکار خدای را نکران نیستیم و از سخط سخطی فرمودیم و هرگز روی در این راه بر من فرود آید سخت حقیر شمارم فرمود و الله از ذلک لکذالک سوگند ما خدای آنچه گوی چنان است که گویا یعنی این سخن عقیدت گذاری عرض کردم سوگند ما خدای همین است که گویم پس آنحضرت سه دفعه این بکر بگذشت و من میره و فدای آن کلمه بگذشتم حضرت فرمود ابشر ثم ابشر ثم ابشر بشارت ما بر ترا پس بشارت ما بر ترا تا سه دفعه فلما خیرتک بخیر کان عندک فی النخب المحزونة انه لما اصابنا ما اصابنا بالطف و فیلانی و فیل من کان معه من ولده و اخویم و سایر اهل و حلیت حرمة و نساءه علی الاقناب اذ بنا الکوفة فجعلت انظر الیهم صرعی و لم یواووا فاعظم ذلک فی صدری و بسند لما اوی فی فی فکاد ان نعینی فخرج و بکت ذلک منی عتی و نبت بنت علی الکبری فکالت ما لے اراک لبحود و بیضیک باقیته جدی و ابی و اخوئی ضلت و کف لا اخرج و لا ابکی و لقد اری سیدی و اخوئی و عموی و عموئی و ولدی عتی و اهلی مصر عین بدیمانم مرملین بالعراء مستلین لا یلقون و لا یوارون و لا ینرج علیهم احد و لا یفر لهم بشر کافهم اهل بیت من الذلیم و الخزیر

صاحب زانده

در سوره عادی

سج دوم از کتاب مشکوٰۃ الاولیٰ ناصرى

و در آن فرزندانش و برادران بسیار کسان آنحضرت کشته شدند و حرم و سنوان او را بر آفتاب بر نشاندند و همی خواستند که او را بسوزانند
 کوفه کوچ و بسند من ایشان در نظاره بودم که بجز در خاک و خون افتاده و پوشیده نیستند پس بحالت در سینه من باقی
 کران افکنده قلع و اضطراب من شدت گرفت چندنگی خواست جان از تنم بیرون شود و عهده ام زینب کبری و شمر علی
 علیه السلام اینجالت در من مشاهدت نمود و گفت ای بایکار جد و پدید و برادرانم چیست مرا که ترا بجان خود بازی منکریم
 کفرم چگونه زاری و صرع نکند تا اینکه پدر بزرگوار رسید و الا تبار خویش و برادران و عمه و عم زادگان و کسان خود را در میان جان
 و خون بر منده منکریم که در سپاهان بسیار افکنده اند و حال از من ایشان بیرون کرده اند و بیچسب در صدد کفن و دفن ایشان
 نیست و اجساد ایشان را در خاک پوشیده اند که کسی را بجای ایشان گذاره است کویا ایشان را از خاک ترک و در علم خست
 در جمله مسلمانان نمیدانند فقال لا یجری عنک ما نرى قوالله ان ذلک لعقد من رسول الله الى حدک
 وایک و عنک و لقد اخذ الله ميثاق اناس من هذه الامم لا تعرفهم فرأيتهم فرأيتهم فرأيتهم فرأيتهم فرأيتهم فرأيتهم
 هم معروفون في اهل السموات انهم يجمعون هذه الاعضاء المنفردة فبواؤها وهذه الجوارح
 المضرجة و ينصبون لهذا الطيف علما يقرب اليك سيد الهدى عليه السلام لا بد من اثره
 و لا يقفون رثمه على كور اللبالي الامام و ليجتهدن ائمة الكفر و اشباع الضلال في
 محو و تطيبه فلا يزداد اثره الا ظهورا و امره الا علوا زینب سلام الله علیه گفت پنج تن
 را بجمع و قال در نیکنان سوگند اجدی بن عهد و خبری است که رسول خدای صلی الله علیه و آله با جد و پدید و قوم تو نماده
 که خداوند ما خود داشته عهد و ميثاق کردی زمین مردمان را که فرعون این زمین ایشان را نیشاند و اهل آسمان کمال
 ایشان عارف باشد و دست ایشان بخون این شهد الا بش نیاخته است تا این اعضای برانگنده و بدنهای پاره پاره را فرام
 نموده بدفون گردانند و برای صریح مقدس سید الشهدا علیه السلام نشانی دکنیدی بر خواهند کشید که از مرد و آقا م و دنیا
 فرسوده نکرد و در کاران دراز روزمانهای دیر باز هر چند برای بر بند و آثارش محو نکرد و هرگز نشانش از میان نبرد
 و هر چند پیشوایان کفر و اعوان ضلالت در محو آن کوشش نمایند ظهورش مشتبه و نمایشش فرودتر و رفعش برتر کرد و ازین
 در حقیقت اند و خبر آئینه حدیث میفرماید یکی اینکه ازین بعد نیز گفته کفر و پیشوایان ضلالت حکمران برتت خواهند بود
 اینکه در محو این اثر کوششها خواهند نمود کن و الله میم نوره و لو کبر الکافر و چنانکه آنچه که تو نشند کردند و کاری نشند
 و به بگردند و اثری از خودشان و خاکشان بر جای نماند لکن رسوم این مقابر مطهره و مراقد متوجه هر روزی از روز
 پیش نماینده تر و خوارق آیات و معجزات و کرامات را بسیار نده تراست کاش بودند و میدیدند که چگونه سلیمان
 نامکار و خواقین با مدار و این میادین عرش قرین خاکسار میشوند و حاج و کلاه از سر سپارند و چه پیشانیها بر خاک
 این ستانها میایند و چه آرزو میطلبند بچه امید نایل میشوند چه دیده ای تا بر بنیارت این مراقد شریفه روشن چه
 با نهایی حکا بر مشاهدت این مشاهد جلیله کلش چه بخوران زار و نزار از تهنیم آن عتبات عالیات سالم و شاد خوار چه
 مردم عقیم از تو نسل ما بن حضرات عالی درجات دارای ابنای کریم شدند هیچ روزی بر نیاید که دهل شادمانی شغای کورن
 و کران با سمان بر نیاید و هیچ شبی نکند که آوای کرناهی فرج انجیر تفضای حوائج حاجتمندان و بروز معجزات کرامات
 این مقور مطهره از فرس برش نرسد از تمامت سکان رودی زمین و فلل عالم حل نذورات کنند و مشاهدت معجزات

بسیار است در این
 کلمات صحت دارد
 در این کتاب
 کلمات صحت دارد
 در این کتاب

احوال حضرت سیدالسادین علیه السلام

و کرات نماید حتی آنکه ما با هم و امامت معتقد نیستند در بعضی مواقع مسامحت نوزند و این مراقد مظهره که فیض عامه است
مطلق است در حق دوست و دشمن و پیکانه دشنامت نفراید سلاطین بزرگ جهان مفاخر تمامی کنند که در دنیا
اونی خدام بلکه سکهای این استان عرش نشان باشند و نشان جبار و بکشی این استانهای مبارک را از تاج کمان
و کزین خسروانی گرامی تر میارند جانی دادند و جان جهانی خریدند و روانی سپردند و چه دوزخیا زایمان جاویدان
دشمند بای آنم و امی و طاب الارض التي فيها دفنتم فیا لیتنا کما معکم فننور فوزاً عظیماً باجمه
امام زین العابدین علیه السلام میفرماید که قسم این عهد و این خبر صیت فقالک حدیثی اثر آمین ان رسول
الله صلی الله علیه و آله زار منزل فاطمه فی یوم من الایام فعلیک له جریره و اناه علیه
السلام بطیوبه ثم ثم قالک ام امین فانتهم بعینیه لبتن و زبد فاکل رسول الله صلی الله
عنه و آله و علی و فاطمه و الحسن و الحسین من تلك الجریره و شرب رسول الله صلی الله علیه
و آله و شربوا من ذلك اللبن ثم اکلوا من ذلك التمر و الزبد ثم غسل رسول الله علیه و علی
بصب عليها الماء فلما فرغ من غسله مسح وجهه ثم نظر الی علی و فاطمه و الحسن و الحسین نظراً
عرفنا منه السرور فی وجهه ثم رمق بظرفه نحو السماء ملیاً ثم وجهه نحو القبلة و بسط یدیه
بدعوتهم خر ساجداً و هو یسبح فاطمات الشوج و علا نجیبه و جرت دموعه ثم رفع رأسه و اطلق
الی الارض و دموعه لفظه کانهما صوب المطر فخرت فاطمه و علی و الحسن و الحسین و خریت
معهم لئلا رأینا من رسول الله صلی الله علیه و آله و هیناه ان نسئله حتی اذ طال ذلك قال
له علی علیه و آله و آله فاطمه ما یبکیک با رسول الله لا ابکی الله عینک فقد افرح فلوننا
ما نری من حالک فقال با اخی و قال المزاحم و ابن عبد الوارث فی حدیثه هیهنا فقابا
لیه سررت بکم سروراً ما سررت مثله قط و ابی لا نظر الیکم و اخذ الله علی نعیه علی فیکم اذ
هبط علی جبرئیل فقال یا محمد ان الله تبارک و تعالی اطلع علی ما فی نفسک و عرف سرورک
باخیات و ابنتک و بسطتک فاکمل لک النعمه و هناك العطیه بان جعلهم و ذریا لهم و جهم
و شیعیهم معک فی الجنة لا یفرق بینک و بینهم یخون کما یخون و یعطون کما یعطون حتی رضی و فون
الرضی علی بلوی کثیره ینالهم فی الدنيا و مکاره نصیبهم یابید انما ین یخلون ملکت و یزعمون انهم
بواء من الله و منک خطا خطا و فلما انشئ مصاعمهم فاعبه فبورهم خیره من الله لهم و لک فهاهم فاخذ
الله عز و جل علی خیره و ارض فضیلاً فحمد الله و رضی فیضاً بما احارکم جناب زینب خاتون سلام الله علیها فرود
حدیث را از مراقد امین که رسول خدای یکی روز از ایام بیدار فاطمه سلام الله علیها بیاید فاطمه زهرا حضرت سروره
ترقیب داد و علی سلام الله علیه طبقی از خرد حضرتش باز نهاد و من قد حی شیه و مسکه حاضر ساختم و حضرت دامیر المؤمنین
فاطمه حسنین سلام الله علیهم اجمعین از آن سریره بخوردند و از شیر و خردا سر شیر تناول فرمود نگاه علی علیه السلام آب
بر دست مبارک پیغمبر ریخت و دست و چون پیغمبر فرافت یافت چهره مبارک را بدست خود مسح فرموده از روی سر و دست
نظری بر نشان پیکند چنانکه آثار سرور از دیدار مبارکش مشاهدت میرفت نگاه متوجه آسمان کردید و ایمان گران شد

حدیث
امام زین العابدین

رابع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

پس روی قبله آورد و بر دوست مبارک بدعا برکشود و پس زد عاشر سجده نماود و گریه او را فرود گرفت و او را زکریا پس
 بلندگشت و اشک دیدگانش جاری گردید و چون سر از سجده برداشت مانند باران از دیدگان مبارکش آب روان بود
 از خیال اهل البیت و من در اندوه و حال شدیم و از سبب و حشمت آنحضرت نیروی پرش نداشتیم و چون مدتی برینجا
 بطول انجامید حضرت امیرالمومنین و فاطمه علیهما السلام عرض کردند این کربستین از چیست که خدای شپت را گرامین ندارد
 فرمود ایزد من و بروایتی بحیب من همان من بحضور و اجتماع شما شادمان شدم و چنان مسرور گردیدم که هیچوقت آن مسرور
 نیافتم در خیال که بر شما نگران و خدیرا بر این نعمت سپاس گویم بودم بناگاه جبرئیل بر من فرود کرد و دید گفت خداوند
 تبارک و تعالی بر سر و رو شادمانی تو مطلع گردید و نعمت را بر تمام کرد این عظمت بزرگ را بر تو گوارا فرمود و مقرب
 نمود که ایشان و ذرات و دوستان و شیعیان پیروان ایشان با تو در رشت جاوید باشند و در میان تو و ایشان جدا
 نیکنند همان تجتد باشد که تو یابی و همان عطا و عطیت باشد که تو بینی چندانکه مایه خوشنودی تو کرد و لکن بیات و مصاب
 کثیره بر ایشان فرود آید و در دار دنیا بکار بی عظیم از مردمی که دین ترا از روی باطل خویش نسبت دهند و چار شوند
 مردم کمان همی برند که در شمارت تو بشد با ایشان از خدای و تو بری و پزار میباشند ایشان اهل بیت ترا هم یک رادر
 مکانی بضر شدید و قتل و آوارند و مصارع و قبور ایشان از هم جدا و در باشد و خدا تعالی این مصیبت را از هر
 ایشان اختیار فرموده است تا موجب ارتفاع درجات ایشان گردد پس خدایا بر آنچه برای ایشان اختیار فرموده سپاس
 گذار و بقبضی او خوشنود باش پس من خدایا سپاس کند اشم در آنچه از بهر شما تبار رنوده خوشنود شدم ثم
 قَالَ جَبْرَائِيلُ يَا مُحَمَّدَانِ أَخَاكَ مُضْطَهَرًا بَعْدَكَ مَغْلُوبٌ عَلَى أُمَّتِكَ يَا مُعُوبٌ مِنْ أَعْدَائِكَ ثُمَّ مَقْضُوكَ
 بَعْدَكَ بِقَوْلِهِ أَسْرًا مَخْلُوقٌ وَالْخَلِيفَةُ وَالشُّعْبَةُ الْبَرِيَّةُ نَظِيرُ عَافِرِ النَّافَةِ بِلَدَيْكَ لَوْ هَجَرْتَهُ الَّذِي وَهُوَ
 مَفْرَسٌ شَيْبَةٍ وَشَيْبَةٍ وَلَدِهِ وَفِيهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ بَكْرٌ بِلَوْهَامٍ وَبَعْظَمٌ مُصَانَاةً رَأَى سَبْطَكَ
 هَذَا وَأَوْثَابِيَّةً إِلَى الْحَسَنِ مَقْنُولٌ فِي عَضْبَانٍ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ وَأَهْلٍ بِنَدِكَ وَأَخْبَارٍ مِنْ أُمَّتِكَ
 بِصَفَةِ الْفَرَاتِ بَارِضٍ نَدَعِي كَرَبْلَاءَ مِنْ أَهْلِهَا بَكْرٌ وَالْكَرْبُ وَالْبَلَاءُ عَلَى أَعْدَائِكَ وَأَعْدَاءُ ذُرِّيَّتِكَ
 فِي الْيَوْمِ الَّذِي لَا يَفْقَهُ كَرْبِي وَلَا يَفْقَهُ خَيْرِي وَهِيَ أَظْهَرُ بَفَاعِ الْأَرْضِ وَأَعْظَمُ حُرْمَةٍ وَأَهْلًا
 لِمَنْ بَطَّحُوا الْجَنَّةَ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمَ الَّذِي يُغْلِبُ فِيهِ سَبْطَكَ وَأَهْلُهُ وَأَخْلَاطُ بَنِي كَنَانَةَ
 أَهْلِ الْكُهْمِ وَاللَّغْنَةَ تَزْعُمُ عَلَى الْأَرْضِ مِنْ أَطَارِهَا وَمَا دَامَتِ الْجِبَالُ وَكَثُرَ اضْطِرُّهَا وَ
 اصْطَفَيْتِ الْجَارِيَةَ بِمَوَاجِهَا وَمَا جَنَّبَ السَّمَوَاتُ بِأَهْلِهَا غَضَبًا لَكَ يَا مُحَمَّدُ وَلِذُرِّيَّتِكَ وَ
 اسْتَعْظَمًا مَا لِيَا بَنِيكَ مِنْ حُرْمَتِكَ وَلِشَرِّ مَا يَكُونُ فِيهِ ذُرِّيَّتِكَ وَعِزَّتِكَ وَلَا يَفْقَهُ شَيْءٌ مِنْ
 ذَلِكَ إِلَّا سَنَّا زُنَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي نَصْرَةِ أَهْلِكَ الْمُسْتَضْعَفِينَ الْمَظْلُومِينَ الَّذِينَ هُمْ حُجَّةُ اللَّهِ
 عَلَى خَافِيَةِ بَعْدَكَ فَبُوحِيَ اللَّهُ إِلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ وَالْبِحَارِ وَمَنْ فِيهِنَّ إِلَيَّ أَنَا
 اللَّهُ الْمَلِكُ الْفَادِرُ الَّذِي لَا يَفُوتُهُ هَارِبٌ وَلَا يَعْجُنُ مُنْتَعٍ وَأَنَا أَفْزِدُ فِيهِ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ
 وَالْأَمْثَامِ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَا عَذِيبَ مِنْ شَرِّ دَسُونِي وَصَفِيَّتِي وَأَنْهَكَ حُرْمَتَهُ وَ
 قَلَّ عِزَّتُهُ وَأَسْتَحَلَّ حُرْمَتَكَ انْكَاهَ جِبْرِيْلُ عَرْضَ كَرِيْمًا مُحَمَّدًا بِرَأْدَتِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَمَنْ فِيهِنَّ إِلَيَّ أَنَا اللَّهُ الْمَلِكُ الْفَادِرُ الَّذِي لَا يَفُوتُهُ هَارِبٌ وَلَا يَعْجُنُ مُنْتَعٍ وَأَنَا أَفْزِدُ فِيهِ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَمْثَامِ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَا عَذِيبَ مِنْ شَرِّ دَسُونِي وَصَفِيَّتِي وَأَنْهَكَ حُرْمَتَهُ وَ قَلَّ عِزَّتُهُ وَأَسْتَحَلَّ حُرْمَتَكَ انْكَاهَ جِبْرِيْلُ عَرْضَ كَرِيْمًا مُحَمَّدًا بِرَأْدَتِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

احوال حضرت سیدالساخدين عليه السلام

۳۹۶

تو بسبب تقویت دین و حفظ آئین تو بهشت شرفی اقامت تو مقهور و مغلوب و مقتول خواهد گردید و او را الکوئینیده ترین مردمان و شتی ترین افریکیان که نظیر پی کننده ناصح است و دانشگر که هجرت گاه اوست یعنی شهر کوفه شهید خواهد کرد و آن شه مغرس شیعیان و دشمنان فرزندان اوست و مصیبت و بلیت و عظیم خواهد بود اما این سبط توحسین علیه السلام با جماعتی از فرزندان و اهل بیت و یحسان از امت تو در کنار نهر فرات در زمین کربلا شهید میشود و بسبب کشتن او کرب و بلا و اندوه و حزن و دشمنان تو و دشمنان ذریه تو در آن روز که اندویش را ناس و حسرتش را انجامی نباشد بسیار میکند و این زمین کربلا اظهر تمام بقاع زمین و در حرمت بزرگتر از تمام آنها و از زمین مستوی بهشت است و چون آن زن که فرزند زاده تو و اهل او شهید میشوند فرزند و لشکر کفر و طعننت بر دی احاطت نمایند زمینها بجزه جناب و کوهها بتامت لرزان و با انقلاب و اضطراب فراوان گردد و دریاها با تمام اضطراب موج از پی موج در آنگند و آسمانها اهل خویش با اضطراب و پریشانی در انداز و بسبب خشم و غضبی که برای تو و ذریه تو و عظیم شمردن تنگ حرمت تو و جزای ناخوبی که از امت تو بذرتیت تو میرسد آنها را فرود گرفته خواهد بود و هیچ آفریده نماند جز اینکه از خدای قاهر قادر و ستوری طلبد که اهل بیت مظلوم ترا که بعد از توحجت خداوندی میباشند بر افریدگان یاری نماید پس خداوند تعالی وحی نماید با شما و زمینها و کوهها و دریاها و هر چه در آنهاست که منم یا پادشاه قاهری که هیچ کزنده از حیطه اقتدار من بیرون نشود و امتناع بچکس مرا عاجز نکند و انداز هر که خواهم در هر وقت که خواهم اشقام میتوانم کشید بغزت و جلال خود سوگند ما میکنیم که عذاب مینایم آنکس که فرزند پیغمبر و بر کزیده مراد آنکس را که هیچ خونی با خون او برابر نباشد بکشته و پیده شمت و حرمت او را چاک زده و عترت او را مقتول ساخته و پیمان او را شکسته بر اهل بیت ستم رانده انگونه عذابی که بچکس از عالمیان را چنان عذابی نکرده باشم پس این منکام هر که و هر چه در آسمانها و زمینها هستند با او از بلند بر آنکس که بر عترت تو ستم رانده و تنگ حرمت ترا و دشمنی کرده لعنت نمایند فَاذْا بَرَزْتَ نِلَاكَ الْعِصَابَةُ اِلَى مَضَاجِعِهَا تَوَلَّى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فَبَضَّ اِرْوَا حِهَا بِيَدِهِ وَهَبَطَ اِلَى الْاَرْضِ مَلَائِكَةٌ مِّنَ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ مَعَهُمْ اَنْبِيَةٌ مِّنَ الْبَنِي قَوْثٍ وَالزُّمُرُ دِيْمَلُوهُ مِنْ مَّاءِ الْحَبَابِ وَحُلِّلَ مِنْ حُلَلِ الْجَنَّةِ وَطِيبَ مِنْ طِيبِ الْجَنَّةِ فَغَسَلُوْا جُوهَهُمْ بِذَلِكَ الْمَاءِ وَالْبَسُوْهَا اَلْحُلَلِ وَحَطَّوْهَا بِذَلِكَ الطِّيبِ صَلَّى الْمَلَائِكَةُ صَفَا صَفَا عَلَيْهِمْ ثُمَّ تَبِعَتْهُ لُحُومٌ مِّنْ اُمَّتِكَ لَا يَفْرُقُهَا اَلْكُفَّارُ وَلَا يَشْرِكُهَا اِنِّي مُلِكُ الدِّمَاءِ بِقَوْلِ وَ لَا فِعْلٍ وَلَا نِيَّةٍ فَيُؤَارُونَ اَجْنَاسَهُمْ وَيُقِيمُونَ رَسْمًا لِّفِيْرِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ بِذَلِكَ الطَّيِّبِ يَكُوْنُ عَلَيَّ لَا هَلِ الْخَوِّ وَ سَبَبًا لِّلْمُؤْمِنِيْنَ اِلَى الْفَوْزِ وَ نَحْفَةً مَلَائِكَةٌ مِّنْ كُلِّ سَمَاءٍ مَّاءِ الْفِي مَلِكٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ وَ يُصَلُّوْنَ عَلَيْهِ وَ يُسَبِّحُوْنَ اللهَ عِنْدَهُ وَ يَسْتَعْمِرُوْنَ اللهَ لِرُؤَايَا وَ يَكْتُوْنَ اَسْمَاءَ مَنْ بَاشِيَهَ زَايِرًا مِّنْ اُمَّتِكَ مُنْفِرًا اِلَى اللهِ وَ اِلَيْكَ بِذَلِكَ وَ اَسْمَاءَ اَبَائِهِمْ وَ عَشَائِرِهِمْ وَ بُلْدَانِهِمْ وَ يُوسَمُونَ بِمِسْمِ نُوْرٍ عِزِّ شَرِيفِ اللهِ هَذَا زَايِرٌ فَيُرِي خَيْرَ الشُّهَدَاءِ وَ اَبْنِ خَيْرِ الْاَنْبِيَاءِ فَاذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ سَطَعَ فِي وُجُوْهِهِمْ مِنْ اَثَرِ ذَلِكَ الْمِسْمِ نُوْرٌ لَغِيْثِي مِنْهُ الْاَبْصَارُ يَبْدُلُ عَلَيْهِمْ وَ يُعْرَفُونَ بِهِ وَ كَانِي بِلَيْتٍ بِاَمْحَدِ بِنِي دَبِيْنٍ مِّكَائِيْلَ وَ عَلِيٍّ اَمَّا نَا وَ مَعْنَا مِنْ مَلَائِكَةِ اللهِ مَا لَا يَحْضُرُ عِدَّةٌ وَ لَحْنٌ نَلْفِطُ مِنْ ذَلِكَ الْمِسْمِ فِي وَجْهِهِمْ

بَيْنَ الْخَلَائِقِ حَتَّى يُجِيبَهُمُ اللَّهُ مِنْ هَوْلِ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَشِدَائِدِهِ وَذَلِكَ حُكْمُ اللَّهِ وَعِظَانُهُ
 لِيَنْزِلَ فِيكَ يَا مُحَمَّدُ أَوْفِرَ أَخْبِكَ أَوْفِرَ سِبْطِكَ لَا يُرِيدُ بِكَ غَيْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ
 سَجِدًا نَاسٌ حَفَّتْ عَلَيْهِمْ مِنَ اللَّهِ اللَّعْنَةُ وَالسَّخَطُ أَنْ يَغْفُوا رَسْمَ ذَلِكَ الْفِرِّ وَنَجْوَى
 آثَرُهُ فَلَا يَجْعَلُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَهُمْ إِلَى ذَلِكَ
 سَبِيلًا ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ
 إِلَيْهِ فَهَذَا ابْنُكَ نَبِيٌّ وَآخِرُ نَبِيٍّ

وچون این زمره از فریدگان را زمان شهادت فرار رسد در مضاجع خویش فرو افتد خدا تعالی با دست قدرت
 خویش جان ایشان را قبض فرماید و از هفتمین آسمان فرشتگان با نظرهای از یاقوت و زمرد سه شارب آب حیات ^{طیب}
 و حلل هشتی فرود آیند و آن ابدان مطهره را غسل و کفن و حنوط نمایند و فرشتگان بر ایشان نماز گذارند نگاه خدا
 تعالی مردمی را که کافران ایشان را شناسند و در آن خونما که ریخته در گفتار و کردار و اندیشه خاطر شریک نشده باشند
 برانگیزند تا آن بدنهای محترم را دفن نمایند و علامت و رسمی برای قبر سید الشهداء در آن صحرا برکشند که برای اهل حق
 نشان و علامتی و مؤمنان را برای فوز و رسگاری سببی باشد و هر روز و شب صد هزار فرشته از هر آسمان فرود آیند
 و آن مکان مقدس را احاطه نمایند و زیارت کنند و در آنجا خداوند را تسبیح نمایند و برای زوار آن مرقد مطهر از خدیجه
 در طلب آمرزش کردند و اسامی آنانکه از امتان تو محض تقرب بحضرت پروردگار و حضرت تو تا مکان شریف تشریف
 میجویند و اسامی آنانکه از امتان تو محض تقرب بحضرت پروردگار و حضرت تو بان مکان شریف تشریف میجویند
 اسامی پدران و عشایر و شهرهای ایشان را بنویسند و از نور عرش خدای برچین ایشان نشان بگذارند که این شخصی است
 که زیارت کننده قبر بهترین شهیدان و پسر بهترین پیغمبران است و چون روز قیامت پدید گردد از چهرهای ایشان از
 اثر این نشان نوزشی خشنده و نماینده و فرزند کرده که دیدار خیره گرداند و ایشان را دلیل شود و جبرئیل عرض میکند
 گویا من نگران تو در حضرت توستم ای محمد که در میان من و میکائیل باشی و علی علیه السلام در پیش روی ماست و
 آنچه ز فرشتگان با ما خواهد بود که شماره اش را جز خدای حسان کند ما بدستگیری این نوز که در چین زوار است و شیئا
 از جمله آفریدگان متا ز داشته زائرین را بر میگیریم و خداوند بان علت ایشان را از شدائد و هیبت روز قیامت نجات
 می بخشد و این جمله عطا یا و حکومتی است که خدایا در حق زائرین قبر تو و قبر برادرت علی و قبر دو سبط و دو فرزند زاده تو
 حسن و حسین مرعی و مبدول میگردد که بیرون از دنیا زیارت نموده باشند که جماعتی که لعنت و سخط خدای بر ایشان است
 و لازم تقاده سعیا و کوششها نمایند تا مگر نشان آن قبر مطهر را بر طرف گردانند و علامت ضریح را بر اندازند لکن خدای
 ایشان را بر باره امید خود سوار نمیکرد و اندوهر کسب از زوئی نشاند و روز تا روز آثار و علامات آن قبر مطهر بزرگتر و بلندتر و نماینده
 تر خواهد گردید با جمله پیغمبر فرمود که ستم من سبب این واقعه بود فَا لَيْتَ زَيْنَبُ فَلَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مُلَيْمٍ لَعْنَةُ اللَّهِ
 ابْنِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَوَأَبْتُ اشْرَ الْمَوْتِ مِنْهُ فُلْتُ يَا أَبَه حَدَّثَنِي أَنَّ امْرَأَتِي بَلَغَتْ وَأَكْذَابُ قَدِ
 أَحْبَبْتَنِي أَنْ أَسْمَعُ مِنْكَ فَفَالِ يَا بِنْتَهُ الْحَدِيثُ كَمَا حَدَّثْتَنِي أَنَّ امْرَأَتِي وَكَانَتْ بَيْتَ وَبِنْتِي
 أَهْلَكَ لَسْبًا يَا هَذَا الْبَلَدِ إِذْ لَاءَ خَاشِعِينَ لَهَا فَوْنَ أَنْ يَنْخَطِفَكُمْ وَالنَّاسُ فَصَبْرًا صَبْرًا فَوَالَّذِي